

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب	مجموعه	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۱۸۴۹
شماره اختصاصی (۱۲۶) از کتب اهدائی : مغزی		

۱۲۶

۱۲۶ مغزی

۲۱۱۸۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی اهدائی
۱۲۶	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب	مجموعه	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۱۸۴۹
شماره اختصاصی (۱۲۶) از کتب اهدائی : مغزی		

۱۲۶

۱۲۶ مغزی

۲۱۱۸۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی اهدائی
۱۲۶	



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَشَافِعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فَصَّلَ لَنَا
أَحْكَامَ الدِّينِ وَالْفَرْقَ وَأَشْرَقَ نُورَ نُورِيهِ أَفْطَارَ الْأَفَاقِ فَأَلْقَا
وَالْعَرْشَ مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِينَ أَحْبَبَاهُ بِرِسَالَتِهِ
اللَّهُ نُورَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَصِيِّهِ وَنَبِيِّهِ وَوَارِثِ
عِلْمِهِ وَشَافِعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَنَامِيهِ فِي عَمَلِهِ وَخُصُونِ عَلَى الْمَرْضَى الَّذِي
تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ صَلِّ عَلَى نَفْسِهِ الْأَمِينَةِ الْبَاكِئَةِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ
وَرَدِّهِ الْعَابِدِينَ أَتَاءَ الْكَلِيلِ وَأَطْرَافِ الْقَبَائِلِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ أُمِّ
سَلَمَةَ الْعَالَمِينَ وَشَوْكَةَ فَهْمِ الْبَصَائِلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رَحْمَتِهِ الرَّسُولِ
الْبَدِيِّ الشَّهِيدِ بَيْنَ كُلِّ فَاجِرٍ وَصِدِّيقِ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا جَاءَهُ
الْجَمْعُ وَالْبَرِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذْ هُمَا الْبَصَائِلُ فِي حَاجَةِ
الرَّجَاءِ كَانَتْهَا كَوْنُكَ دَرِيءُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ذِي الشَّجَرَةِ الْيَوْمِ الْكَلْبَةِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اراح ظلمات البهائم والاشوك والاهوام
عن ناهج السالك والاهكام بشريعة سيد الانام ويايت اهد بشركهم
صلوات الله عليهم وعلمهم ما استشارهم اذ قلتم ظلام اما بعد
چنين كويد خالك راه سالكان سالك شرع مبین محمد باقر ابن محمد قاسم
تعالی مع موالیهما الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین که چون نماز شرعی عبادت
بدینہ و اعظم زیات را بنیاست و این سبب شیطان علیہ لعنة در انحال زیاده
از سایر اوقات و احوال سعی در شغل خاطر آدمی و اخلال بحضور قلب که اهم
شرائط و ادب نماز است می نماید و بسبب کثرت و سادس شیطان شدن و
سوء فیضان و شبهه اگر نماز گذارند کار اعارضه شود و محتاج
بدانشن مسائل بسیار که متعلق بان احوال است می گردند
و بسبب عدم علم با آنها نماز خود را در معرض بطلان

چ

نیست ستم است که هم تدارک دارد و هم سجده سهوا اما قسم اول
بسیار که کسی قراة یا حمد تنها را یا سوره تنها را یا بلند خواندن و اهسته خواندن
قراة را از روی فراموشی ترک کند نمازش صحیح است و تدارک بی لازم
نیست و اگر قراة در هر دو رکعت اول را فراموش کرده باشد در دو رکعت
آخر متعین نیست بر او حمد خواندن بنا بر اشهر و اقوی و همچنین نمازش
صحیح است بی تدارک هرگاه ذکر رکوع یا درنگ کردن بقدر ذکر را
ش کند و بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آید یا سر برداشتن
از رکوع را فراموش کند یا قرار گرفتن بعد از سر برداشتن را بعد
از رفتن بسجده بخاطرش آید یا ذکر سجود اول یا قراة رکعت بقدر ذکر
یا بعضی اعضا غیر پیشانی را بر زمین گذاشتن فراموش کند و بعد از
سر برداشتن بخاطرش آید یا نشستن بعد از سر برداشتن از
سجده اول را یا درنگ در آن را فراموش کند یا بسجود دوم برود
یا آنکه ذکر سجود دوم یا قرار گرفتن در آن را یا سجده کردن بر شش
عضو غیر پیشانی را فراموش کند و پادش نیاید تا از سران سجود برود
که در این صور همه نماز صحیح است و اگر در هر دو صورت احتیاطا در سجده

بکند

اورد مشهور میان علما است که نمازش باطل است و اظهر است که باطل
نمی شود و احوط عمل مشهور است و اگر پیش از تشهد یا آخر و بعد از فارغ
شدن از سجده ها حدثی از او صادر شود اشهر و احوط بطلان صلوته
و بعضی گفته اند که نماز باطل نمی شود و وضو می سازد و تشهد را بجای
اورد این قول بحسب احادیث خالیه از فوقی نیست و احتیاطا نیست
که چنین کند و اعاده نیز بکند و اگر در اشای نماز پیش از تمام کردن
سجده های رکعت آخر حدثی از او سهوا یا با اختیار صادر شود
است که نمازش باطل است و اگر وضو بسیار دو نماز اقام کند و اعاده کند
احوط است و اگر کسی داند که دو سجده در نماز ترک کرده است و نداند
که این دو سجده از یک رکعت بوده که نمازش باطل باشد یا از دو رکعت
بوده است که نمازش صحیح باشد مشهور است که نماز باطل است و
احوط است که دو سجده را با چهار سجده سهویجا آورد و نماز را بجا
اعاده نیز بکند و اگر خطا کند بفعلی از افعال نماز که رکن نبوده باشد
پس بر سه قسم است ترد فقها اول آنست که نماز را تمام میکند و احتیاج
بتدارک ندارد و دوم آنست که تدارک دارد اما بسجده سهوا احتیاج

بکند برای ترمیم از اختلاف شاید بد نباشد اما قسم دوم بسیار که کسی قراة را یا
خصوص حمد یا سوره را یا بعضی از سوره را اگر چه یک آیه باشد یا کمتر
فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش آید بر می گردد و آنچه ترک کرده است
بجای می آورد و یا بعد از آن هر چند شروع بقیوت کرده باشد و هر چند شروع
بر رفتن بر رکوع کرده باشد و هنوز بجزای رکوع نرسیده باشد و اما بلند خواندن
قراة و اهسته خواندن اگر ترک شود محل خلافت که آیا پیش از رکوع
تدارک میکند یا نه و اظهر آنست که تدارک نمیکند و نمازش صحیح است
اگر ذکر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه از آن حد رکوع بدور رود بیاد
آید یا سر برداشتن از رکوع را یا درنگ بعد از سر برداشتن را فراموش
کند و پیش از سجود بیادش آید بر می گردد و بعمل می آورد و فراموش کردن
درنگ بر می گردد و راست می آید و اندکی توقف میکند و بسجده میرود
و اگر ذکر سجود اول یا یا سجود بر شش عضو غیر پیشانی را یا درنگ در
سجود بقدر ذکر را فراموش کند و پیش از سر برداشتن از سجود اول
بیاد آورد تدارک میکند و همچنین اگر درست نشستن بعد از سجود
اول را یا درنگ کردن در نشستن را فراموش کند و پیش از آنکه

نمازش صحیح و اگر
بعد از فعل نماز
سهوا یا با اختیار
بخاطر آورد

سر سجده دوم بگذارد پادشاید تدارك ميكند و همچنين اگر كرك
در سجده دوم ياد رنگ كردن در نماز يا گذاشتن يكي از اعضاي سجده
غير پيشاني را بر زمين فراموش كند و پيش از سر برداشتن بپادش
ايد انچه فراموش كرده است بعل ميآورد و اگر يك سجده يا نشسته را
فراموش كند و پيش از ركوع بخاطرش ايد بر ميگردد و آن سجده
يا نشسته را بجاي آورد و بر ميخيزد و قرائت را از سر ميگيرد اگر قرائت
باشد نمازش صحيح است و اگر بعد از ايتادن بپادش آمده
باشد بعد از نماز احتياطاً دو سجده سهو ميكند و در صورتى كه سجده را
فراموش كرده باشد اگر بعد از سر برداشتن از سجده اول نشسته
باشد و طائيفه يعنى قرائت را بقصد واجب بعل آورده باشد
و بعد از آن از سجده غافل شده باشد بعد از ايتادن بخاطرش آمده
باشد چون عود بسجود كند نشستن و قرائت را بعل نياورد
و بسجود ميروند و اگر در اصل نشستن و در ترك كردن بعل نياورده
اول مى نشيند و آنكه در تركى كه امانت بقصد واجب بلكه
بقصد جلسه استراحت كه بعد از سجده دوم سنت است در اين صورت

و بعد از آن
سجود ميروند
اگر نشسته
در تركى كه امانت

ميان

در معرض بطلان و فساد در مى آورند و جمعي از علماء و رضوان الله عليهم
قائل شده اند كه باطلست نماز كسى كه مسائل ضروريه شك و سهو را
نادر چند شك و سهو در آن نماز او را عارض نشود لهذا جمعي از
ان ايمانى از اين قليل البضاعة التماس رساله نمودند كه مشتمل
بر احكام ضروريه شك و سهو بوده باشد و استغناء نموند كه
در در غايت وضوح نوشته شود كه نفعش اعم و فائده
اش بيشتر است احابت مسؤل ايشان را لازم دانسته از هاء كه
كشكان بوايد
در غايت عصب از عوارض سهو
و غفلت نموده بر سبيل سنجاي با وفور اشغال برفق مقتضى
ايشان بجزر نمود و بر مقدمه پنج فصل و خاتمه مرتب گردانيد **اما**
مقدمه پس در بيان اصطلاحى چند است كه در اين رساله
الهاضره و راست بدان اوشك الله تعالى كه چيزهايى كه در نماز در
كار است رعايت الها بر چند قسمند زيرا كه ياد اخل در نماز است
يا خارج از نماز و انچه داخل در حقيقت نماز است يا تركى است
يعنى بزيادى و نقصان آن عمدا و سهواً و اغلا با نماز باطل ميشود

كه اين شكسته را ظن قوى حاصل بوده و موافق مشهور ميان
علماء بوده است غالباً منعرض احتياط نشده ام و در جايى كه
تعارض اخبار يا اقوال مشهوره بوده اشاره بظن خود با احتياط
كرده ام كه هر كس را از اين رساله انتفاعى باشد و هر امرى كه
بعنوان احتياط مذكور شده است در نيت آن بايد كه منعرض
و خوب و نذير نشود و بمقصد قربت اكتفا نمايند و هر جا كه
اقوى و اظهر گفته ام يا اظهار اتفاق و اجماع كرده ام بقصد
و خوب كردن بهتر است **فصل اول** در بيان خللى است كه
از روى عمد واقع شود بدانكه علماء نقل اجماع كرده اند بر آنكه
هر كه عمداً يكي از واجبات نماز را ترك كند خواه شرط باشد و
خواه جزو باشد خواه فعل باشد خواه ترك نماز او باطل است
و در وقت اعاده و در خارج وقت قضا ميآيد كدام آرد
بعضى از خصوصيات خلاف كرده اند چنانچه بعضى از
متأخران علماء امين گفتن و دست راست بردست چپ
گذاشتن را در نماز حرام ميدانند و مبطل نميدانند و همچنين

يا واجبي است غير ركن كه بترك آن از روى فراموشى نماز باطل نميشود
و انچه خارج از حقيقت نماز است يا شرط صحت نماز است مانند
طهارت از حدث و خبث يا ترك چند است كه در نماز واجب است
كه آنها را ترك نمايند مانند ترك سخن گفتن و بجانب راست و چپ
ملفت شدن و اخلاص با نيت نمودن يا بعنوان علم و عداست كدانه
بگردد و عالم باشد كه جايز نيست يا بعنوان جهل مسئله و عداست
كه مسئله نداند و كان كند كه حلالست و عداست واقع سازد يا بعنوان
سهواست كه از روى فراموشى واقع سازد يا بعنوان ظن است كه
تردد داشته باشد كه ايا كرده است يا نكرده است و يك طرف در
نظر او راجح باشد پس از طرف راجح را ظن ميكويند و طرف بر راجح
و هم ميكويند يا شك دارد يا نيمعنى كه متردد است در فعل
و ترك و همچنين در نظر او راجحان ندارد و احكام هر يك را
بعون الهى در فصلى بيان مي نمايم و بدانكه چون احتياط در
دين امرىست مطلوب و مرغوب و در بسيارى از مسائل خلا
بسيار هست و احاديث متعارضه نيز هست پس در هر مسئله

كران

دعوی اجماع کرده اند بر اینکه هر چه عمدتاً مبطل نماز است اگر از روی
جهل بمسئله واقع شود نیز نماز باطل میشود مگر بلند خواندن
و اهسته خواندن قرائت و نماز قصر و اتمام کردن که اینها اگر از روی
نادانی باشد نماز باطل نمیشود اجماعاً و در این مسئله نیز در چند موضع
کرده اند چنانچه بعضی گفته اند که اگر کسی جاهل باشد بجهت پوشیدن
چیزی در نماز که پشت یا راپوشان و ساق نداشته باشد و در چنین
چیزی نماز کند نماز او صحیح است و نزد فقیر اصل حرمت آن ثابت است
و همچنین گفته اند که اگر کسی بازه شیعیان باشد و نادانی بر چیزی که
خوردن یا پوشیدن است سجده کند نماز او باطل نمیشود و مشهور
و جوب اعاده است و از کلام شیخ طوسی رحمه الله در بعضی از کتب
او ظاهر میشود که کسی که از روی جهل بمسئله بعد از سلام بی قی
و متذکر شدن نمازش تمام نموده است سخن گوید نمازش باطل
و اشهر و احوط اعاده است و اگر کسی نداند که مکان یا جامه که در آن
نماز کرده است یا آب که بان وضو یا غسل ساخته است یا خالی که بان تیمم
کرده غصبی بوده است و اگر ظاهر شود نماز او صحیح است و در این مسئله خلا

نظر

نظر نرسیده است و اگر فراموش کرده باشد غصبی بودن اینها را خلافت
بعضی گفته اند که مطلقاً اعاده میکند و بعضی گفته اند که در وقت اعاده
میکند و در خارج وقت و بعضی گفته اند که مطلقاً اعاده نمیکند
و این قول قوی است و اگر نجاست بدن یا جامه یا موضع سجده معلوم
نبوده باشد و بعد از نماز معلوم شود نماز صحیح است و بعضی گفته اند
که در وقت اعاده میکند و کسی که نجاست اینها را فراموش کرده
باشد مشهور است که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت
اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که مطلقاً اعاده میکند و بعضی
گفته اند که در هیچیک اعاده واجب نیست و مسئله در رعایت
اشکال است اگر چه در نیست که اعاده مطلقاً مخصوصاً در
خارج وقت محمول بر استیجاب باشد و احوط آنست که اعاده
کند مطلقاً و همچنین اگر کسی مکان نجاستی کند و تفحص نکند و
آخر معلوم شود که بوده است یا شستن جامه را بدیگری بگذارد
و آخر معلوم شود که از آن نجاست نشده بوده است احوط آنست
که نماز را اعاده کند و اگر نداند که پوست و شبان بیشتر است و

نماز کند در آن و بعد از آن معلوم شود که آن پوست میت بوده است
نماز صحیح است اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد یا در
بلاد اسلام از مجبول گرفته باشد و اگر از دست کافر گرفته باشد
یا در بلاد کفر از دست مجبول گرفته باشد نماز باطل است و
میان علما آنست که اگر در بلاد اسلام از زمین برداشته باشد
نیز همین حکم دارد و احوط عمل باین قولست هر چند از احادیث
خلاف آن ظاهر میشود و ظاهر هر مراد از بلاد مسلمانان بلادیت
که اکثر اهل آن مسلمان باشند نه بلادی که حکم مسلمانان آن
جاری باشد هر چند اکثر آن کافر باشند مانند اکثر بلاد هندوستان
چنانچه اکثر اصحاب تصریح باین کرده اند و احوط آنست که نماز
نکند در پوست و جامه که نداند که از جنسی است که نماز در آن
میتوان کرد و اگر کرده باشد نماز را اعاده کند خصوصاً در
صورتی که شک داشته باشد که چنانچه جمعی از علما گفته اند
اگر چه ظاهر آنست که تا علم یا ظن نداشته باشد که از جنسی است
که در آن نماز نمیتوان کرد نماز او صحیح باشد و اگر از روی فراموشی

در جامه

در جامه نماز کند که در آن نمیتوان کرد ظاهر نماز او صحیح باشد
و همچنین اگر از روی جهل مسئله در آن نماز کرده باشد نماز او صحیح
و ظاهر آنست که هر یک از تروک و شرایط صلوٰه که از روی سهواً
مسئله ندانستن ترک شود نماز صحیح است مگر طهارت و قبله که
اگر بی وضو یا غسل نماز کرده باشد نماز را در وقت و خارج وقت
اعاده و قضا میکند اتفاقاً و در باب کسی که از روی جهل بمسئله
یا فراموشی بغیر قبله نماز کرده باشد خلافت و احوط اعاده است
خصوصاً در وقت و وجوب اعاده در وقت خالی از وجوب
و در سایر شرایط و تروک اگر اخلال نماید احوط آنست که در
وقت اعاده کند هر چند وجوب اعاده اقل نیست و در چند
موضع علما بخصوص متعرض شده اند یکی آنکه باعتبار جهل
یا فراموشی در انشای نماز عورتش مکشوف باشد و نماز کند
این چنین گفته است که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت
اعاده نمیکند و شهید رحمه الله گفته است که اگر در تمام نماز غرض
باز بوده باشد نماز را اعاده میکند و اگر در بعضی از نماز باقی

باشد در کار نیست اعاده و اشهر واقوی است که مطلقاً دو رکعت نیست
چنانچه حدیث صحیح بر آن دلالت کرده است و ذکر مواضع دیگر
مناسب این رساله نیست **فصل دوم** در احکام سهواً
بدان و فقلت الله تعالی که اگر کسی نیت نماز را فراموش کند یا تکبیر
احرام را بگوید یعنی در اصل در خاطر او نباشد که نماز می کند
و از برای خدا می کند آنکه بلفظ نگفته باشد یا الفاظ را در دل
نگذرانید باشد و این معانی در خاطر او باشد زیرا که نیت بودن
همان معانیست در خاطر نمازش باطل است و اگر قیام در حالت
را فراموش کرده باشد جمعی از علما گفته اند که نمازش باطل است و
هر چند ثابت نیست و مبتنی بر عدم تحقیق نیت است و لکن
احوط اعاده است و همچنین اگر ایستادن در حالت تکبیر اول
فراموش کند مشهور میان علما آنست که نمازش باطل است
و احوط عمل باین قولست و اگر تکبیر احرام را فراموش کند نمازش
باطل است و هر وقت که بخاطرش آید میباید که نماز را از سر گیرد
و همچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی نماز او باطل است

موافق

موافق مشهور و احوط آنست که مبطلی بعمل آورد و نماز را از سر گیرد و اگر کسی
رکوع را فراموش کند یا پیشانی را بموضع سجود نهد یا نشسته است بر میگوید
و دست می آید و موافق مشهور و رکوع می رود و اگر پیشانی را نهد یا نشسته
است هر چند بر چیزی باشد که سجده بر آن نتوان کرد نمازش باطل میشود
و از سر میگیرد و بعضی گفته اند که اگر در دو رکعت از نماز سه رکعت
هر دو سجده را هم کرده باشد بر چیزی که رکوع را یا جامی آورد و آن سجده را
حساب نمیکند و نماز را تمام میکند و بعضی مطلقاً باین قول قائل شده اند
خواه در دو رکعت اول و خواه در دو رکعت آخر و خواه در سه رکعت
و شام و خواه در چهار رکعتی و اگر کسی باین قول عمل کرده نماز را اعاده
کند شاید احوط باشد و قول مشهور واقوی است و اگر کسی هر دو سجده
فراموش کرده باشد آنکه در رکعتی که بعد از آنست بر رکوع رفته باشد
نماز او باطل است موافق مشهور و واقوی و اگر پیش از رکوع بخاطرش
آید بر میگوید و سجده را یا جامی آورد و نماز را تمام میکند و بعد از آن
احتیاطاً دو سجده سهو می کند و چون بعضی مدعیان صوره قایل بطلان
نمازشند آنرا که اعاده نیز بکنند شاید بدین باشد و اگر کسی سهواً در یک

رکعت دو رکوع یا آورد نماز او باطل است اجماعاً مگر در یک صورت که نشاء
کند در رکوع در وقتی که ایستاده است و باز بر رکوع رود و هنوز سر بر
نداشته بخاطرش آید که پیشتر رکوع کرده بوده است که در این صورت
خلافت اشهر واقوی آنست که نمازش باطل است و بعضی گفته اند سر از
رکوع بر نمی دارد و سجده می رود و نمازش صحیح است و اگر چنین کند نماز
تمام کند و باز اعاده کند احوط است و اگر کسی سهواً در یک رکعت چهار
سجده یا آورد نمازش باطل میشود اجماعاً و این دو قاعده در نماز جماعت
جاری نیست نسبت بمجموع زیرا که اگر کسی از روی فراموشی پیش از
پیشتر از رکوع یا سجود برود بر میگوید و باز یا پیشتر می رود و همچنین
اگر از روی فراموشی یا بیکان آنکه پیشتر از سر برداشته است سر بردارد
و بر او معلوم شود که پیشتر از هنوز سر برداشته است بر میگوید
و یا پیشتر از سر بر می دارد و یا در رکعت دوم صورت یا سهواً
نماز نمیشود و اگر عمداً پیشتر برود یا پیشتر سر بردارد مشهور آنست
که بر نمی کند دو نمازش صحیح است و اگر چنین کند و نماز را اعاده نیز نکند
در این صورت احوط است و اگر کسی یک رکعت بر نماز زیاده کند سهواً نماز

باطل است

باطل است موافق اشهر واقوی و بعضی از علما گفته اند که اگر بعد از تشهد و نماز
چهار رکعتی بعد از رکعت چهارم نشسته است نمازش صحیح است و بعضی گفته اند
که اگر تشهد خوانده است نمازش صحیح است و بعضی در غیر چهار رکعتی نیز چنین
گفته اند و احوط اعاده است مطلقاً خواه بعد از سجده های رکعت پنجم
بخاطرش آید خواه میان سجده ها و خواه میان رکوع و سجده ها و اگر پیش
از رفتن بر رکوع بخاطرش آید می نشیند و تشهد را بخواند است صحیح
و سلام میگوید و احتیاطاً دو سجده سهو می کند و نمازش صحیح است
و اگر کسی یک رکعت یا زیاده از نماز فراموش کرده باشد و پیش از سلام
و بعد از تشهد یا پیش از تشهد بخاطرش آید نماز را تمام میکند و صحیح است
اتفاقاً و برای تشهد زیاده اگر خوانده باشد احتیاطاً سهو می کند
و اگر بعد از سلام بخاطرش آید یک رکعت یا زیاده از نماز کرده است
و هنوز فعلی که منافق نماز است بعمل نیاورده باشد آن نماز را تمام میکند
و احتیاطاً دو سجده سهو می کند برای سلام بموقع و اگر تشهد بموقع
خوانده باشد برای آن نیز دو سجده سهو احتیاطاً می کند و نمازش صحیح است
خواه نماز دو رکعتی باشد و خواه سه رکعتی و خواه چهار رکعتی و اگر کسی

بخاطرش این که فعل از او صادر شده باشد که اگر عدا کرده شود در نماز
سبب آن نماز باطل میشود و اگر سهوا کرده شود نماز باطل نمیشود
یعنی گفتن و تحقیق کردن و پشت بقبله کردن بنا بر قول پس خلا
است میان علما و اشهر و اقوی آنست که نمازش صحیح است و آنچه
کرده است بجای آورد و اگر سخن گفته باشد بدو حرف یا زیاده یا
حرف نام الفایده احتیاطا سجده سهو میکند و بعضی گفته اند نمازش
باطل است و بعضی گفته اند که در غیر چهار رکعتی باطل است و در چهار
رکعتی صحیح است و احوط اعاده است خصوصاً در غیر چهار رکعتی
اگر چه ظاهر آنست که در رکعت نیست و اگر وقتی بخاطرش آید که کاری
باشد که کردن آن باعث بطلان صلوٰه میشود عدا و سهوا مانند
حدث یا فعل کثیر یا پشت بقبله کردن بنا بر مشهور پس اشهر و اقوی
آنست که نماز باطل نمیشود و از این بابویه علیه الرحمه نقل کرده اند
که او گفته است که در این صورت نیز نماز را تمام میکند و صحیح است
و اگر چنین کند و بعد از آن اعاده کند شاید احوط باشد و اگر کسی
سلام فراموش کند و بعد از فعلی که عدا مبطل نماز است بخاطر

اورد

میان علما اختلاف است و خالی از اشکالی نیست و در نیست که اگر قی
سازد بقصد احتیاط بدین باشد و شاید اگر اعاده نماز نیز بکند احوط
باشد و اگر بعد از ایستادن و پیش از رکوع حزم کند که یک سجده از
فوت شده است و در سجده دیگری شک کند از برای سجده که حزم یا
که نکرده است بر میگرد و بجای او و در سجده که شک دارد
اشکالست و ظاهر آنست که نباید کرد و اگر در این صورت نیز نماز
اعاده کند شاید احوط باشد **فصل سیم** پس اگر یک

یا تشهد فراموش کند و بعد از رکوع بخاطر او در مشهور میان علما
که آن یک سجده یا تشهد را بجای آورد بعد از نماز و از برای هر یک
سجده سهو میکند و ظاهر احادیث آنست که در فراموش کردن سجده
همان سجده فراموش کرده اکتفا میکند و دو سجده سهو در رکعت نیست
و در فراموش کردن تشهد دو سجده سهو میکند و همان تشهد که در
سجده سهو میخواند کافی است و احتیاج بقشهد دیگر برای قضائیت
و احوط عمل بمشهور است و موافق مشهور سجده و تشهد فراموش شد
پیش از دو سجده سهو میکند و ظاهر اگر قصد ادا و قضاء کند و بنا

و زبان نیت نکند و در خاطر بگذراند که بجای می آورم سجده را که در نما
ظاهر متلا فراموش کرده ام از جهت آنکه واجب است قرین الی الله و تشهد
نیز چنین قصد کند و قصد واجب نکند بقرین است و الله اعلم و بدانکه این احکام
که گذشت احکام غیر سجده های فراموش شده است و اما سجده های آخر
پس اگر هر دو را یکی را فراموش کرده باشد و پیش از سلام گفتن بخاطرش
ایدانها را بجا می آورد و تشهد را از سر میگیرد و نمازش صحیح است و در
آنکه اگر شروع در تشهد کرده باشد و برگردد و سجده سهو کند بنا بر
رعایت بعضی از اقوال احوط باشد و اگر بعد از سلام بخاطرش آید
اگر دو سجده باشد نمازش باطل است موافق مشهور و اگر یک سجده
باشد بجای آورد و نمازش صحیح است و اگر تشهد را فراموش کرده باشد و
پیش از سلام بخاطرش آید یا نیت تشهد و سلام را هر دو فراموش کند
سجده و پیش از آنکه مبطلی بعمل آورد بخاطرش آید و در احوط است و
نمازش صحیح است و اگر بعد از سلام بخاطرش آید تشهد را بجای آورد و نما
صحیح و بعضی را بجا نیز بوجوب سجده سهو قایل شده و احوط است
اگر چه دلیل ندارد و اگر در این صورت پیش از اتیان بقشهد فراموش کرد

حدیث

حدث از او صادر شود اشهر و اقوی آنست که نمازش صحیح است و وضو میباز
و در بقبله می نشیند و تشهد را بجای آورد و اگر در این صورت اعاده نیز بکند
برای رعایت بعضی از اقوال بد نیست و اگر صلوات بر محمد و آل او در تشهد
فراموش کرده باشد و بعد از نماز بخاطرش آید احوط آنست که بجای آورد و بدانکه
اشهر میان علما آنست که فعلی که فوت شده است که باعث سجده سهو شد
است اول از برای باینکه بعد از آن سجده سهو را و اگر چند فعل باشد اول
فعلها را بترتیبی که فوت شده است بعمل آورد و بعد از نماز از رفتن
سجده های سهو را نیز بترتیب اعمل آورد و احوط عمل باینها است اگر چه
تخییر ظاهر است و بدانکه بعضی از علما قایل شده اند که اگر در دو رکعت
اول یک سجده را فراموش کند و بعد از رکوع بخاطرش آید نمازش باطل است
و قول مشهور که فرقی میان دو رکعت اول و آخر نیست اقوی است و اگر در
این صورت بعد از تمام کردن نماز و بجا آوردن سجده و سجده سهو
نماز بکند احوطست **فصل ششم** در احکام شک است بدانکه
شک یا در عدد رکعت های نماز است یا در افعال نماز اگر در عدد رکعتها
باشد اگر شک در نماز دو رکعتی باشد مانند نماز صبح و جمعه یا در نماز

سه رکعتی باشد مانند نماز شام یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد
 اشهر و اقوی آنست که نمازش باطل است و از سر میگیرد و همچنین اگر شک در
 بسیار کند که نداند که یک رکعت کرده است یا دو یا سه یا چهار یا یک رکعت
 را نیز نداند که تمام کرده است نمازش باطل است و از سر میگیرد و نماز
 افتاب و ماه گرفتگی و زلزله و ایات نیز حکم نماز دو رکعتی دارد اگر شک
 در عدد رکعتها باشد و اگر در عدد رکعتها شک کند بنا بر کمتر میگذارد
 و اگر بنا بر مشهور و اقوی و اگر در نماز چهار رکعتی یقین تحقیق
 دو رکعت داشته باشد و در زیادتی شک کند صور مشهوره آن که در
 دانستن پنج است و چهار بصورت از فرضهای یاد را با انها ضم نموده
 نه صورت را بیان میکنیم که شاید در ضمن انها حکم هر صور محتمله معلوم
 شود **اول** آنکه شک کند میان دو و سه پس اگر پیش از رفتن بسجده دو
 باشد نمازش باطل است و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دویم باشد
 اشهر و اقوی آنست که بنا بر سه میگذارد و یک رکعت دیگر بجای آورد
 سلام میگوید و دو رکعت نماز نشسته میکند که اگر سه باشد چهار
 شود و اکثر گفته اند که یک رکعت ایستاده بعوض دو رکعت نشسته
 کافی است

کافی است و احوط آنست که دو رکعت نشسته بکند و اگر شک بعد از رفتن
 بسجده و پیش از سر برداشتن خواه ذکر را گفته باشد و خواه نکرده باشد
 احوط آنست که بهمان نحو تمام کند و نماز احتیاط بکند و اعاده نیز بکند
دویم آنست که شک کند میان سه و چهار خواه پیش از رکوع باشد
 و خواه بعد از رکوع و پیش از سجده ها و خواه بعد از سجده ها بنا بر چهار میگذارد
 و نماز را تمام میکند و دو رکعت نماز نشسته میکند یا یک رکعت ایستاده
 و دو رکعت نشسته احوط است **سیم** آنست که شک کند
 دو و چهار اگر پیش از رفتن بسجده دویم است نمازش باطل است
 و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دویم است اشهر و اظهر آنست
 که نمازش صحیح است و بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو
 رکعت نماز ایستاده میکند که اگر دو باشد چهار شود و اگر پیش از
 سر برداشتن از سجده دویم شک کند احوط آنست که چنین کند
 و اعاده نیز بکند **چهارم** آنست که شک کند میان دو و سه و چهار
 پس اگر پیش از رفتن بسجده دویم است نمازش باطل است و اگر
 بعد از سر برداشتن از سجده دویم است بنا بر چهار میگذارد و نشسته

و دو رکعت نماز نشسته می کند
 میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز ایستاده میکند و اگر بعد از
 برخاستن بر رکعت دیگر این شک را بکند باز بنا بر چهار میگذارد
 و آن رکعت بر هم میزند و می نشیند و اگر نشسته خوانده است میخواند
 و سلام میگوید و باز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میکند
 و احتیاطا دو سجده سهو میکند و اگر بعد از رفتن بسجده دویم پیش
 از سر برداشتن باشد احوط آنست که چنین کند بی سجده سهو و اعاده
پنجم آنست که شک کند میان چهار و پنج پس از سر برداشتن
 ناود **اول** آنکه وقتی که ایستاده است خواه شروع بقرات کرده باشد
 و خواه نکرده باشد شک کند که این رکعت که در آن ایستاده است
 چهارم است یا پنجم پس می نشیند و اگر نشسته خوانده است
 میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نشسته میکند و احتیاطا دو
 سجده سهو نیز میکند **دویم** آنکه بعد از تمام کردن سجده ها شک
 کند که این رکعت که تمام کرد چهارم بود یا پنجم نمازش صحیح است
 و نشسته میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو بجای آورد
 و جواب **سیم** آنکه بعد از رفتن بر رکوع و پیش از تمام کردن سجده ها

شک کند و در این صورت خلافت و بعضی قایل شده اند که نمازش باطل
 و ظاهر آنکه تمام کند این رکعت را و دو سجده سهو بکند کافی باشد و اگر
 با این اعاده نیز بکند احوط است **ششم** آنست که شک کند میان
 چهار و زیاده از پنج مثل چهار و شش یا چهار و هفت در این صورت
 مشهور میان علما آنست که نمازش باطل است و بعضی این را مانند شک
 میان چهار و پنج میدانند در احکامی که گذشت اگر عمل بانو
 و نماز را اعاده کند احوط است و همچنین اگر شک میان پنج
 و زیاده باشد احوط آنست که چنین کند که تمام کند با سجده
 سهو و اعاده نیز بکند **هفتم** آنست که با شک میان چهار و پنج
 شکهای دیگر ضم شود مثل آنکه شک کند میان سه و چهار و پنج پس
 اگر پیش از رکوع است بر میگردد بشک میان دو و سه و چهار
 چنانچه سابقا مذکور شد و اگر بعد از رکوع باشد که تمام کند و
 دو رکعت نماز احتیاط نشسته و دو سجده سهو بکند ظاهر آنست
 باشد و اگر اعاده نیز بکند احوط است و همچنین اگر شک کند میان
 دو و سه و چهار و پنج اگر پیش از تمام کردن سجده ها است نماز

باطل است و اگر بعد از تمام سجدها باشد و رکعت نماز ایستاده و در رکعت
نماز نشسته و دو سجده سهو بکند و احتیاطا اعاده نیز بکند و اگر شك
میان دو و چهار و پنج نبوده باشد اگر پیش از تمام کردن سجدها است
نماز باطل است و اگر بعد از تمام کردن سجدها باشد بنا بر چهار گفتار
و در رکعت نماز احتیاط ایستاده میبکند و دو سجده سهو بکند و
احتیاطا اعاده نیز بکند **هشتم** آنست که احتمال چهار در شك
اخل باشد مثل آنکه شك کند میان سه و پنج یا دو و پنج یا دو و
سه و پنج یا سه و شش یا دو و شش و همچنین احتمالات دیگر که
میان زیاده و کم باشد و احتمال چهار در افتاد اخل باشد پیش مشهور
میان علما آنست که نماز باطل است و شهید محمد الله احتمالات
است که بنا بر یکی گزارد و نماز را تمام کند و اگر چنین کند و
سجده سهو بکند و نماز را نیز اعاده کند یا باحوط باشد **نهم**
آنست که شك میان احتمالات زیاده باشد و احتمال مساوی و
ناقص باشد مثل آنکه شك کند میان پنج و شش پس اگر پیش از رکوع
است بر میگردد بشك میان چهار و پنج پس نمی نشیند و تشهد بخواند

و سلام

و سلام میگوید و دو سجده سهو میکند و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعد
از رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته است نمازش باطل است و اگر
نشسته است احوط آنست که بنشیند و سلام بگوید و اعاده نیز بکند
چنانچه گفت و اگر شك میان پنج و هفت یا پنج و هشت یا زیاده بود
باشد اگر پیش از رکوع باشد مشهور آنست که باطل است و احوط آنست
که بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو سجده سهو بکند
و نماز را نیز اعاده کند و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعد
چهارم بقدر تشهد نشسته است احوط آنست که سلام بگوید
و اعاده نماز بکند و اگر نشسته است نمازش باطل است و حکام
صورتهای دیگر از آنچه گفتیم ظاهر میشود بعد از تأمل و اما شك
در افعال نماز پس اگر وقتی شك کند که از محل فعلی که در آن شك کرد
است گزشته باشد و داخل فعل دیگر شده باشد آن شك اعتبار
ندارد و اگر محل آن فعل باقی بوده باشد از اینجا می آید و نمازش صحیح است
خواه شك در دو رکعت اول باشد و خواه در دو رکعت آخر و خواه
رکن باشد و خواه واجب دیگر و چون بعضی از علما قایل شده اند

باشد و هنوز سر سجده نگذاشته شك کند محل خلافت و احوط
آنست که التفات نکرده تمام کند و احتیاطا اعاده نیز بکند و اگر
در حال نشستن شك کند که آیا سجد کرده ام یا در اصل نکرده ام
دو سجده میکند و اگر شك کند که يك سجده کرده ام یا دو سجده يك
سجده دیگر میکند و اگر بگوید دویم فرو رفته باشد و هنوز سر
بسجده نگذاشته شك کند که آیا درست سر از سجده اول برشته
بوده است یا در شك بعد از سر برداشتن را بطل آورده بود
محل خلافت و اظهر آنست که ملتفت نمیشود و اگر بعد از
سر برداشتن بسجده شك کند البته اعتبار ندارد و اگر شك کند
در سجده بعد از شروع در برخاستن و هنوز راست نه ایستاده باشد
خلافت و اظهر آنست که بر میگردد و سجده مشکوک فیه را بطل
میاورد و اگر بعد از راست ایستادن شك کند در سجده ملتفت
نمیشود و اگر کسی بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجده شك کند
ذکر یاد رنگ کردن بقدر آن یا واجبی چند که در حقیقت اتمام آن
نیست اعتبار ندارد و اگر شك کند بعد از سر برداشتن از سجده

که هر شکلی که در دو رکعت اول واقع شود نماز بان باطل میشود **حظ**
در این صورت آنست که محل کند بمقتضای شك و اعاده نیز بکند
خصوصا در صورتی که شك تعلق بر کُن دو رکعت اول گرفته باشد
پس اگر کسی شك کند در نیت بعد از آنکه تکبیر اتمام یافته باشد اعتبار
ندارد و همچنین اگر شك کند در تکبیر بعد از آنکه شروع بقرآن
حمد کرده باشد اعتبار ندارد و اگر شك کند در قرائه حمد بعد از آنکه
روغ بسوره کرده باشد محل خلافت و اظهر آنست که ملتفت
نمیشود و احوط آنست که در این صورت نیز اعاده نماز نیز بکند و اگر
شك کند در قرائت بعد از شروع در قنوت محل خلافت و اقوی
آنست که ملتفت نمیشود و همچنین اگر شك کند در قرائت بعد
از آنکه شروع در ختم شدن کرده باشد و هنوز بعد رکوع نرسیده باشد
اظهر آنست که اعتبار ندارد و احوط آنست که تمام کند و نماز را
کند و اگر بعد رکوع رسیده باشد البته ملتفت نمیشود و اگر شك
کند که آیا رکوع کرده ام در وقتی که ایستاده است رکوع را بجای آورد
و اگر بعد از رفتن بسجده شك کند ملتفت نمیشود و اگر فرو رفته

باشد

که یا حقیقت بخود بفعل آمده است یا اینکه در پیشانی گذاشتن که بخود
میخورد و از حاصل میشود خلقی بوده است خواه این شک بعد از دو مجتهد
بهر سردیاد و میان دو مجتهد و خواه نسبت بیک مجتهد باشد خواه
دو مجتهد محل اشکال است و اظهار است که تذکره میکند و اگر اعاده
نماز نیز بیکند شاید احوط باشد و اگر شک کند در مجتهد بعد از شروع
در خواندن تشهد اشهر و اظهار است که اعتبار ندارد و اگر شک کند
در تشهد بعد از آن است ایشان ملحقند عقیده شود و اگر در اشای
شک کند محل خلافت و اظهار عدم اتفاق است و شاید اعاده احوط باشد
و اگر فعلی یا اعتباری شک بعمل آورد و بعد از آن ظاهر شد باید که از فعل
پیشتر گرفته بوده است اگر آن فعل بکن باشد مانند تکبیر اهرام و رکوع
و دو سجده نماز نشی باطل است و اعاده میکند و اگر غیر بکن باشد غیر
ندارد و اگر بعد از گذشتن از محل شک کند و برگردد و از فعل را کرده
آن شک کرده است یا آورد و مشهور است که نماز نشی باطل است و اعاده
میباید کرد و هر شک که بعد از فارغ شدن از نماز نماز نشی خوانده شود
و خوانده در افعال اعتبار ندارد و اگر شک کند که آیا از برای قضا حکم مثلا

ظهر که هم با نیت هر جمعی گفته اند که اعاده میکند و اظهار است که شکش
اعتبار ندارد خواه در اشای نماز باشد و خواه بعد از نماز **فصل**
چهارم در بیان موقوفات احکام شک و سهواست و در آن چند بحث
اول آنکه نماز احتیاطا حکم نماز اصلی دارد و در شرایطی که باطهارت
باشد و در جنبه و عورتش پوشیده باشد و سایر احکام و باید بکثرت
بکند و احوط آنست که بر زبان نیت نکند و در دل قصد کند که گوشت
یا بیکر گوشت نماز احتیاطی میکنم برای فرض نظر مثلا برای آنکه واجب است
جهت رضای خدا و تکبیر اهرام بگوید و جهت نماز خواندن و صورت بخواند و
بدان سوره تسبیح بخواند و قرائت تسبیح و تحف است و نماز قرائت
نکند و تشهد و سلام بجا آورد و احوط آنست که نماز احتیاطی را با
فاصله بجا آورد و در بیان آن نماز اصلی چیزی صادر نشود که اگر در نماز
صادر شود سبب بطلان نماز باشد مانند حدث و کشتن از قبله و در
زدن عمامه و اگر سهواً یعنی بگوید یا بعد احوط آنست که دو سجده سهو بجا آورد
و همچنین احوط آنست که متوالی میان نماز و ابرای فراموش شده بعد از
نماز بعمل نیاورد و مانند سجود و تشهد بجا نیاورد و اگر حدثی در میان نماز

غالب باشد سلام میگوید و اگر بر هیچ غالب باشد نماز نشی باطل است
مگر آنکه بعد از چهارم بقدر تشهد نشسته باشد که احوط سلام
گفتن و اعاده است چنانچه پیشتر دانستی **سوم** آنکه اشک است
که اگر شک کند بعد از اتمام طمأنینه بر یک طرف غالب شود عمل قطع میکند
چنانچه دانستی **چهارم** آنکه هرگاه کسی شک بسیار کند حکم شک
از او ساقط است باین معنی که اگر شک در نماز کند و بعد از آن عمل
باقی باشد تذکره نمیکند و اگر چه در کتب بحث کرده
باشد بنابر اکثری که گذارد مگر آنکه اقل اصح باشد که بنا بر اقل میگذارد
مثلا آنکه در نماز تسبیح شک کند میان دو و سه بار و دو که صحیح است میگذارد
و اگر دو جای مجتهد بسبب شک واجب باشد یا واجب نیست
و اگر صاحب این عمل با احکام شک کند موافق میشود با مشهور و اگر
است و اگر در میان نماز تذکره فعلی بکند که با اعتبار ذکر شک بیاورد
بکند اشهر آنست که نماز نشی باطل است و اما حدی که جزو شک
اوبان حد رسد و اکثری شک گویند شرا محال خلافت و اکثر
حوالہ بعرف کرده اند یعنی آن قدر شک کند که در عرف گویند که او

اصل و نماز احتیاطی یا ابرای فراموش شدن واقع شود و منویسازد و نماز
بجا آورد و احتیاطا اعاده نماز نیز بکند و همچنین در هر مبطلی که بعمل آید
احتیاطا اینست چون جمیع بطلان نماز قایل شده اند که چه اگر در
بطلان است **و** آنکه شک و قیاس اعتبار دارد که هر دو طرف آن
مساوی باشد و اگر نه بر یک طرف غالب باشد بان عمل میکند
خواه در دو رکعت اول بوده باشد و خواه در دو رکعت آخر و خواه
بعد از نماز باشد و بعد از افعال یا بر مشهور و هم چنین گفته اند
که در دو رکعت اول علم میباید و قیاسی نیست و اگر در دو رکعت اول
عمل بظن کند و اعاده نیز بکند احوط است پس اگر شک در میان دو
وسه باشد و طمأنینه بر دو غالب باشد دو رکعت دیگر میکند و اگر
بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر میکند و نماز احتیاطی نمیکند و اگر
میان سه و چهار بوده باشد و طمأنینه بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر
میکند و اگر بر چهار غالب بوده باشد سلام میگوید و چیزی را
نیت و اگر در این صورت سجده بکند احتیاطا موافق مذاهب است و باید
نیت در دو رکعت است و اگر میان چهار و پنج بوده باشد و طمأنینه بر چهار

شک بسیار میکند و این احوال است و بعضی گفته اند که در سه نماز و در
 شک کند یا در یک نماز شک میکند و از بعضی احادیث ظاهر میشود
 که اگر کسی در این حال باشد که در هر سه نماز شک کند و کثیر
 الشک است و چون سه نماز شک بکند از آن حکم بیرون میاید
 و در این مسئله خلافت که شک کند بسیار دلیلی باعث حکم کثرت شک
 میشود و ایامی باید از جنسی باشد که حکمی بر آن مترتب شود از نماز
 یا طاعتی ندارد در محل یا سجده یا اعم از اینست پس بنا بر قول اخیر
 اگر شک بسیار کند که بر یک طرف ظن غالب باشد یا بعد از آنجا
 از محل شک کند یا در نافله شک باز کثیر الشک خواهد بود و این
 مسئله محل اشکالات و احوط آنست که چنین کسی اگر شک کند
 نماز احتیاط یا سجده سهو باشد یا سجده آورد و اگر موجب تلاوت در محل
 باشد بکند و احتیاطا نماز را اعاده کند و اگر کثیر الشک و در محلی
 شک کند و یا سجده آورد و بعد از آن شک از محل آن فعل بخاطرش آید
 از آن کرده است اگر کثرت باشد احوط آنست که نماز را تمام کند و اما
 نیز بکند و اگر غیر کثرت باشد نمازش صحیح است و اگر سجده و تشهد باشد

نحوه

بعد از نماز بخواند یا سجده سهو احتیاطا و اگر گفت باشد و مطلقا
 یا آورده باشد که عدا و سهو مطلق باشد مانند حدیث آن رکعت را بخواند
 و اگر مطلقا بخواند آورده باشد نماز را اعاده کند یا حکم کثیر الشک بود و اگر
 کسی سهو یا رکعتی که اعاد او را فراموش کند بعضی گفته اند که اگر حکم کثیر الشک
 ندارد و سهو و شک که بکند احکامش را بخواند و این اقوی است و بعضی
 گفته اند که اگر کثیر الشک دارد و بسیاری سهو است این میشود که
 شک او نیز اعتبار نداشته باشد و لیکن همه اتفاق دارند که اگر فعلی
 کرده است و کثرت باشد نمازش باطل است اگر وقتش گذشته باشد و اگر
 وقت باقی باشد از آنجا که آورد و خواه رکعت باشد و خواه غیر رکعت و اگر فعلی
 فراموش کرده باشد که تدارک باید کرد مانند یک سجده و تشهد بعد از نماز
 بجای آورد و لیکن میگویند که سجده سهو از او ساقط میشود و ظاهر و احوط
 آنست که سجده سهو را نیز بخواند **نحوه** آنکه کسی که نماز احتیاط
 یا افعال فراموش شده را که تدارک باید کرد یا سجده سهو را فراموش کند هر وقت
 که بخاطرش آید بجای آورد و بوقت ادا و قضا هر ادا را که فراموش شده و اگر فعلی
 شک کند و وقتش باقی باشد و فراموش کند تدارک از آن وقتش بگذرد و اگر

رد و شک کند یا در دو میگذارد و اگر میان دو و سه شک کند یا در دو میگذارد
 و اگر آنچه عجل باقی باشد بخواند و اعاده نیز بکند احوط است و اگر بقیه باشد
 که شک در وقتش باشد بود که موجب نماز احتیاط بود و شک کند که آیا میان
 سه و چهار سجده دارد و چهار گفته اند که هر دو رکعت ایستاده میکند و هر دو
 رکعت نشسته و از حدیث بسیار معتبر مستفاد میشود که اگر کسی شک کند
 در نماز که موجب اعاده باشد و اعاده نیز شک بکند از شک اعتبار ندارد
 و اگر کثرت باشد از این و اگر چنین نمازی را تمام کند و اعاده نیز بکند
نحوه آنکه اگر یقین داشت که سهوی در نماز کرده و نداند که سهو او در
 سجده یا واحده بود یا در تشهد احوط آنست که هر دو را بخواند و در دو
 سجده سهو بکند و اگر نداند که رکعت بود یا یک سجده احوط آنست که
 سجده یا یا سجده سهو بکند و اعاده نماز نیز بکند **نحوه** آنکه اگر فعلی از افعال یا
 احتیاط یا سجده های سهو یا فعل فراموش کرده را فراموش کند و وقت بخاطرش
 آید که وقت آن فعل باقی باشد تدارک میکند و اگر بعد از گذشتن وقت
 ایما احوط در نماز احتیاط آنست که احکام نماز اصل را در آن رعایت کند
 از تدارک منافات و سجده سهو و تشهد فراموش شده اگر بعد از سر برداشتن

نماز باشد احوط آنست که بعد از اتمام نماز را اعاده کند و اگر فعلی باشد که
 بعد از نماز تدارک باید کرد احوط آنست که تدارک کند و اگر سجده سهو
 داشته باشد بکند و اگر شک کند در فعلی که وقتش گذشته و باید کرد
 قضا یا بکند یا در شک کند که آیا کوم آنرا یا نکوم **نحوه** آنست که اگر
 باقی است باید که بکند و اگر اعاده نماز نیز بکند و بوقت که احوط باشد
نحوه اگر در نماز احتیاط یا سجده های سهو یا افعال فراموش کرده بعد از
 کند که اگر **نحوه** آنکه باید از احوط آنست که واجبات کجای
 آورد و اگر در رکعت نماز احتیاط یا افعال یا اعمده سجده های
 سهو یا در افعالی آنها یا در افعالی که تدارک میکند شک کند
 مشهور میان علما آنست که التماس بان شک نمیکند و بنا بر طریق صحیح
 میگذارد مثل آنکه شک کند در دو رکعت نماز احتیاط که یکی کرده ام
 یا دو و بنا بر دو میگذارد اگر شک کند میان دو و سه بنا بر دو میگذارد
 که صحیح است و اگر در رکعت یا سجده شک کند و وقتش باقی باشد تدارک
 نمیکند و اگر در سجده های سهو میان یک و دو شک کند یا در دو میگذارد
 و اگر آنچه عجل باقی باشد تدارک نمیکند و اگر در سجده های سهو میان یک

بخاطرش این که فعل از افعال واجب از آن سجده را ترک کرد و است ندارد در کار
نیست و اگر در نشستن بخاطرش این که سجده را ترک کرد یا باده است چهار
دو سجده های سهو اگر بخاطرش این که هر دو سجده را ترک کرده است بار
دو یکی بکند و اگر بخاطرش این که یک سجده را ترک کرده است اگر پیش از
شروع دو رکعت بنشیند بخاطرش این که از ایستادن او دو رکعت بعد از شروع در
نشستن بخاطرش این که از ایستادن او دو رکعت بعد از ایستادن
روا کواید **بیست** سجده در آخر امیر کرده باشد اگر پیش
از سر برداشتن بخاطرش این که ایستادن او دو رکعت بعد از سر برداشتن بخاطرش
احوط است که سجده ها را اتمام کند و اعاده نکند و سجده سهو در
کدو سجده سهو واقع شود لازم نیست **شک** ماموم یا امام
باشین دیگری اعتبار ندارد و عمل یقین او میکند مثل آنکه امام شک
کند میان سهو چهار و ماموم حزم داشته باشد سهو و یا بداند که امام
ترددی ماضی شده است باید که امام را مطلع گرداند باینکه سهو سهو بخاطر
الله یا الله اگر بگوید تا امام بداند که او حزم نموده پس بر امام
واجب است که بگوید او عمل کند هر چند ماموم یکی باشد و فاسد باشد

و مجید

و هر چند از گفته او امام را ظن حاصل شود و همچنین اگر ماموم شک
کند میان یک و دو مثلا و امام یقین داشته که دو است تابع امام میشود
و پیش از آنکه اعتقاد بخیر کند و همچنین اگر یکی از ایشان شک داشته باشد
و دیگری ظن مشهور و اقوی است که صاحب شک رجوع بصاحب ظن
میکند و اگر یکی از امام و ماموم یقین داشته و دیگری ظن باشد
است که صاحب ظن رجوع بصاحب یقین میکند و در این صورت
بعضی از متاخرین میل کرده اند باینکه از هر حدیث شوند و صاحب
ظن خود و صاحب یقین یقین خود عمل میکند و اگر هر دو یقین
داشته باشند هر یک یقین خود عمل میکند مثل آنکه امام یقین
دارد که چهار رکعت کرده است و ماموم یقین دارد که سه رکعت
کرده است از یکدیگر جدا میشوند و امام نشستن بخاطر سلام
میکند و ماموم قصد انقضاء میکند و بر یقین خود و اگر کسی شک
میکند و همچنین اگر هر یک ظن برخلاف مظنون دیگری داشته
چنین میکند و هر یک بظن خود عمل میکند و اگر هر دو شک داشته
باشند خالی از آن نیست که شک ایشان موافق است یا مخالف

میکند و اگر در این دو صورت اعاده نیز بکند شاید احوط باشد
سوم آنکه مامومان نیز باید که یکی در شک اختلاف داشته باشد
اگر امر مشترک در میان هر دو رجوع بان میکنند مثل آنکه امام
شک کند میان دو و چهار و بعضی از مامومان شک کند میان
سهو چهار و بعضی میان چهار و پنج پس بنا بر چهار میکنند و
اگر امر مشترک نیست جدا میشوند و هر یک عمل بشک خود میکنند و اگر
دو هر دو صورت اعاده نیز میکنند تا از احوط است و بدانکه
حجیم این احکام فرقی نیست میان آنکه شک ایشان دو رکعتی باشد
بوده باشد یا افعال و میان آنکه شک یکی مبطل نماز بوده باشد یا نه
دوم مشهور علی است که اگر امام کاری بکند که سبب سجده سهو
باشد و ماموم از کار را نکند سجده بر امام واجب است و بر ماموم
واجب نیست و بعضی از اهل اقبال شده اند که بر ماموم نیز واجب است
و عمل باین قول احوط است اگر چه اقوی است و اگر بر عکس باشد
که ماموم کاری بکند که سبب سجده سهو باشد و امام نکند از این که
نیست که بر امام چیزی واجب نیست و اشهر است که ماموم عمل بیک

بکند یکی بعد از شک و در صورت دوم یا امر مشترک در میان سهوهای
ایشان نیست یا سهو یا خالی از آن نیست که مامومان متفق اند در
شک یا اختلاف **اما اول** که متفق باشند اگر شک ایشان مبطل
مثل شک میان یک و دو و نماز را از سر بگیرند یا جماعت یا منفرد و اگر
مبطل نباشد هر عمل بیک آن شک میکنند مثل آنکه هر شک کردند
سهو چهار بنا بر چهار می گذارند و نماز را اتمام میکند و دو
نماز احاطه میکنند و در نیست که اگر نماز احاطه
نمایند بکند و جماعت نکرند احوط باشد **دوم** آنکه مختلف باشند
و امر مشترک داشته باشند پس هر دو رجوع بان امر مشترک میکنند
و نماز را اتمام میکنند مثل آنکه امام شک میان دو و سه داشته
باشد و ماموم میان سهو چهار پس مشهور و اقوی است که چون
هر دو در احتمال سهو شکی بکنند بنا بر سهو می گذارند و نماز را اتمام
میکند و بنماز احاطه و اگر امام شک میان دو و سه داشته
باشد و ماموم میان سهو چهار پس امر مشترک شک میان سهو
چهار است بنا بر چهار می گذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز شده

میکند

خود میکند و سجد و سجده و سر بر زمین انداختن و هر چه از عمل کند که بر او واجب است
 کلام نیست و اول آنکه در احوط است و اگر هر دو سهو کرده باشند شک
 نیست که هر دو عمل متقضی سهو میکنند **از همه** اگر کسی شک کند
 در نماز خوانده و رکعات و سجده را در آنجا که ذکر دیگری که امام و امام بن
 او را خبر دهد با حدیثی شک او مثل آنکه شک کند میان سهو و چهار و
 دیگری که نماز نکرده باشد که یک سهو است که ذکر او را طاقی از گفتن او باشد
 این را یک **است** یا طاقی باشد و اگر غیر حاصل شود
 حکم شک خود میکند و چه خبر در حدیثی که باشد یا لا تقوی و **از همه**
 اگر در نماز شک کند در عدد رکعات صحیح است میان آنکه بنا بر کمتر گذارد
 یا بنا بر بیشتر و احوط آنست که بنا بر کمتر گذارد و اگر در نماز طهری واقع شود
 که در وضو واقع شود موجب سجده سهو باشد سجده سهو لازم نیست و چه
 از نماز آنکه آنکه ذکر میانی نافله و فريضه است در همین دو چیز است
 ولیکن از احادیث معتبره و کلام قدما علمای فرائض دیگر ظاهر میشود **اول**
 آنکه زیادتی رکعت در نماز باطل است بطلان نیست و چنانچه در حدیث صحیح
 معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل است که اگر کسی دو نماز نافله سهو کند و بگوید

نکوه

نکوه و رکعت سهیم بر خیزد و بعد از آنکه بخاطرش اید و کعبه را بخواند و
 بشکند و نشکند بخواند و سلام بگوید و شروع در نماز بعد از آن بکند و **از همه**
 آنکه از کلام صحیح ظاهر میشود که اگر کسی را در نماز فله فراموش کند تا بر کند دیگر
 داخل شود بر میگرد و آن رکعت را بجا میآورد و اعمال بعد از آن را از نماز محو میآورد
 و آنکه بدان قول در فريضه قایل شده اند احادیث را حمل بر نافله کرده اند
سوره در نافله اتفاقا شرط نیست و در فريضه مختلف میباشد
 و همچنین نافله را در حال اختیار است و در روز و رفق و سواره میر
 کرد و در فريضه را بصر و در وقت شرعی با این احوال نمیتوان کرد و این را معتدل
 خوانند و حد را نیز در نافله لازم نمیدانند و در وجوب است و بعضی درست
 ایستادن و سوره است و اشتق از کعبه و در وقت نشستن در سوره است
 از سجده را در نماز در کار نمیدانند و خلاص احتیاط است اگر چه حدیثی
 لایزال و لایق بر تاقی میکند و احوط آنست که نماز را در فريضه را در نافله رعایت
 کند **سوره** بعضی از علمای گفته اند که اگر کسی نماز بخواند باید آورد
 مانند سجده و نشکند و همچنین دو سجده سهو اگر در وقت فريضه کند
 ادا میکند و اگر در خارج وقت کند نقصا میکند و این سخن محض نظر است

اهلیت او و قضاء در اینها و کار نباشد **فصل پنجم**
 در بیان احکام سجده سهو و سبب جنایات که با آنها واجب میشود و آن
 مشقل بر چند تئید است **فصل اول** در بیان وجبات سجده
 سهو است پس آنجا که جز از بعضی اتفاق است و بعضی خلاف **اول**
 سخن گفتن بعد از نماز یا زیاد یا یک حرف نام الفایده است که دعا و ذکر
 قرآن نباشد و در این که این موجب سجده سهو است خلاف مرید و میان
 نیست **و** این دلالت کرده است **دوم** شک میان
 چهار روایت است در نماز چهار رکعتی چنانکه گذشت اگر چه در این
 احوط خلافی نقل کرده اند اما نادانست و احادیث بسیار بران دلالت
 کرده است و بعضی در شک میان چهار و شش یا زیاد نیز قایل بحدیث
 سهو شده اند و مشهور بطلان نماز است چنانچه گذشت **سوم**
 آنست که نشکند اول را فراموش کند و بعد از آنکه بخاطرش این چنانچه
 گذشت و علامه رحمة الله در فراموشی نشکند و در نماز قایل بحدیث سهو
 شد و است چنانچه مذکور شد **چهارم** آنست که یک سجده یا فراموش کند
 و بعد از آنکه متذکر شود بنا بر مشهور چنانچه گذشت **پنجم** سلام

کنند

گفتن بی موقع است و بر این نقل اجماع کرده اند اگر چه خلاصه نیز ظاهر می
 شود و گاهی در حدیث بعد و وجوب قایل شده است و تقوی و احوط
 وجوب است **ششم** ایستادن در جای که میاید نشستن و
 نشستن است در جای که باید ایستاد موافق قول جمعی از علمای احوط
 آنست که نزاع نکند **هفتم** برای هر یک از این که در نماز واقع شود
 بعضی موجب سجده سهو و واجب دانسته اند و بعضی تخصیص بوجبات داده
 و بعضی اعم از وجبات و مستحبات گفته اند و این چند را مستحبات
 خصوص قنوت را قائل شده است که اگر سهواً ترک کند موجب سجده
 سهو است و ابو الصلاح سخن در قنوت را که غلط بخواند یا حرف بیافزاید
 آنکه سهو موجب سجده سهو است و استند است و رعایت این احوط
 است اگر چه عدم وجوب اقوی است **هشتم** شک میان سه و چهار
 است با غلبه نظر بر چهار که این با یوریه قایل شده است که بنا بر چهار
 میکنند و سجده سهو میکند و چون روایت معتبره بران دلالت
 کرده است احوط عدم ترک است بلکه در هر شک در رکعات که نظر غالب
 شود بر زیاد احوط سجده سهو است موافق بعضی از روایات **نهم**

است که شك کند میان زیاده و نقصان و فعل مثل انکه شك کند یا باشد
سجده کرده ام یا بلكه سجده و دانند که یکی از اینها از او صادر شده است
و این شك بعد از وقت نشستن محل ندارد باشد و سجده سهو میگوید
بر مذهب بعضی از علمای و عدول و چند روایت آمار و ایات شامل زیادی
و نقصان رکعات نیز میکنند اما در صورت هشتم شك رکعات سجده
در احتیاط ذکر کرده ام و اگر چنین شكی در رکعت بکند ظاهر است
بابطال است **که شك کند میان انکه دو رکوع کرده یا یک**
اصل رکوع نکرده ام زیرا که شك او مرد است میان دو صورت که در
مطلغ نماز است و شیخ مفید علیه السلام از برای سجده سهو و شك زیاده
و نقصان همین مثال را آورده است و از کلام ظاهر میشود که مطلق
غیبه و جهول اطلاق روایات شامل این نیز هست که احتیاطا عام
کند و سجده سهو میکند و اعماده نیز بکند شاید احتیاط باشد و در غیر
صورت و کن و وجوب سجده نهایت قوت دارد و باید که ترك نشود
قایدی دوم اگر کسی چند وجوب سجده سهو از او واقع شود مثلا
است که آیا یکی کافی است یا بعد هر يك دو سجده باید کرد و اگر چه

فصل

اول اقوی است و لیکن احتیاط است که از برای هر يك جدا دو سجده بکند
و اولی است که بر تیسرا ترجیح داده شده است بعلل آورد و نیست کند که در سجده
سهو میگویند بر آن فلان سهو که در فلان نماز واقع شده از جهت انکه
است از برای رضای خدا و در غیر سجده اول و در سایر سجده احتیاطی
بعضی قریب اتفاقا کند و مشهور میان اصحاب است که میباید بعد از
خواب بعل آورد و بعضی مستحب میدانند و این ظاهر است و اول احتیاط است
و باید که سخن نگوید میان نماز و آن چنانچه **نیران دلالت**
و اگر واجب میدانند و احتیاط است که مطلقا نماز را در میان بعل
نیارد و اگر بعل آورد یا تاخیر کند از اوقات عیش و نماز نیز نبال
نمیشود و همیشه واجب است که بعل آورد تا بر اثر و اقوی و بعضی گفته
که واجب است که در وقت نماز بکند اما است و اگر وقت ببرد
قضا میشود و سابقا گفتیم که نیت ادا و قضا در کار نیست و اگر بنا
بعد از نماز بیاورد و بلی انکه سخن بگوید ظاهر اگر نیت ادا بکند بحت
و اقوی تاخیر کرده باشد یا در وقت گفته باشد بهتر است که نیت ادا و قضا
نکند و بعضی گفته اند که اگر سجده سهو را برای نماز قضا کند نیت قضا

بکند و آن نیز ثابت نیست و احتیاطا نیت ادا و قضا و اشهر
و اقوی است که محل سجده سهو مطلقا بعد از سلام است خواه از برای
زیادتی باشد و خواه نقصان **قایدی سوم** در بیان کیفیت سجده
سهو است علی گفته اند که در سجده سهو واجب است نیت کردن
و بر هفت عضو مقرر و سجده کردن و طمأنینه و قرار گرفتن در هر يك
و در سر برداشتن از سجده اول و بعضی گفته اند که آنچه در سجده
حز و اجابت دو ایما واجب است از دست فاش شدن بعد از
سجده و پوششیدن صورت و یا وضو بودن و رو قبله کردن و اگر
چه بحسب دلیل ثابت نیست اما احتیاط است که همه را رعایت کند
و شیخ طوسی علیه السلام تکیه بر پیش از سجده و از ذکر کرده است و بعضی
گفته اند سفت است و اگر موافق و یا چنانکه بایست سجده پیش نماز
واقع شده است در اول و بعد از سر برداشتن از سجده تکیه بگوید
شاید احتیاط باشد و ظاهر است که در کار نیست و اگر علی التام
و سلام و ذکر سجده را واجب میدانند و بعضی گفته اند احتیاط
و در تشهد خلافت که آیا التماس تشهد صغیر میباید خواند یا تشهد

فصل

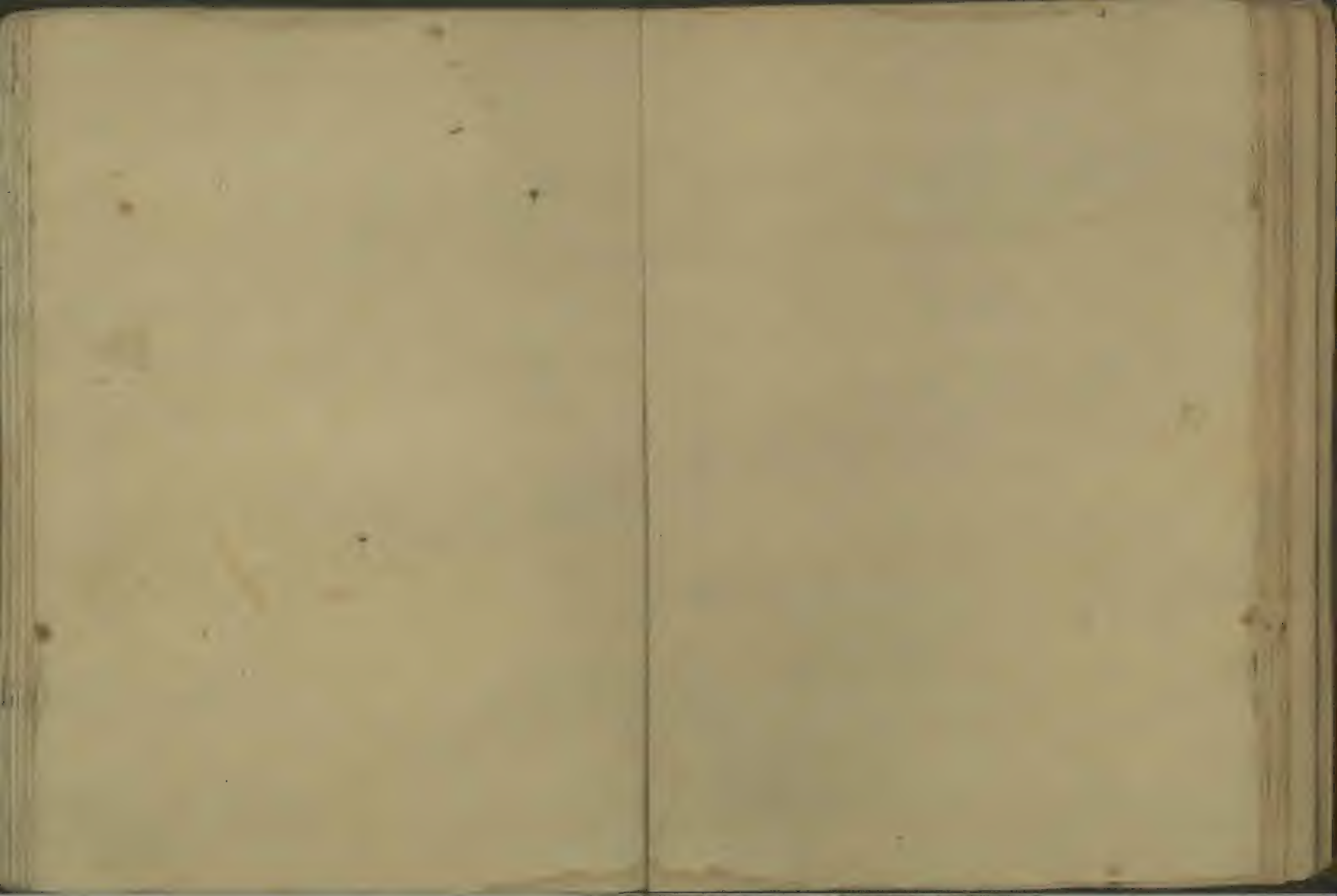
[illegible]

و تفاسیل این منازل و درجات این در کتاب منازل السالکین مذکور است و بسیار
این سفر چنان تمام است و جمیع بلوغ نمودن و همت کاشتن است در قطع این منازل
بیاورد و ریاضات نفس بعمل اعیان تکالیف شریعت افزاین و سنن و ادب و مزمار
و محاسن نفس امارا و خطیئه قطع و هموار و احدی گردانیدن و منقطع
یعنی بجهان و قضا و قبیل الیه بقیلا و الذین جاءهم و اذیاء الله و هم یسألون
و زاد راه این سفر تقوی فلان غیر از اول تقوی و تقوی عبارت از قیام نمودن
بآنچه شارع امر بآن فرموده است و پرهیز کردن از آنچه نهی فرموده است
از وی بصیرت تامل بنور شرع و صیقل تکالیف آن مستعد قیام است
شود از حق عز و جل و انقواء الله و تعالی و صبر و محنت و صاف
سوی قیام است بدان از راه حاصل نکند و قطع راه شوائب گردد همچنین
تاسا غیر معنوی تقوی و طهارت شرعی ظاهر و باطن قیام نماید
در جرات تقوی^{ان} نکند علوم و معارف و اخلاق حمیده که بر تقوی
ترتیب میشود و تقوی از آن حاصل میشود نه بر سبیل دور و بر و قایم شود
و عمل این مثل کسیست که در غیاب تاجر باج در دست داشته باشد و غنای آن
راه را می بیند و می رود هر یک کلامی می دارد و قطعه از آن راه روشن می شود

و بعد آن می رود و هکذا تا خام بر ندارد روشن نشود و تا روشن
نشود تا آن وقت آن دیدن بجزله معرفتست و آن رفتن بجزله عمل
و تقوی من علی ما یعلم و در شأن الله علم عالم یعلم العلم خفیف یا العبد
فان یعمل اجابة و الا را علی لا یقبل الله عملا الا بمعرفته و لا معرفة الا بعمل
من عرف و لدت المعرفة علی العمل و من لم یعمل فلا معرفة له الا انما بیان
بعضه من بعض کذا عن الصادق علیه السلام و همچنانکه در سفر صورتی
کسی که راه نداند بمقصد نمی رسد هم چنین در سفر معنوی که بصیرت در علم
ندارد بمقصد نمی رسد العالم علی غیر بصیرة کالشیء علی غیر الظاهر
لا یزید کثرة السیر الا بعدا و راحله این سفر بدست و قوی آن و همچنانکه
در سفر صورتی اگر راحله ضعیف باشد و معاول راه را نمی تواند خورد
همچنین در سفر معنوی بدست و قوت قوی نباشد کاری توان ساخت پس
تحصیل معاش از بی جهت مشرق و مغرب و آنچه از برای ضرورتست بقدر
ضرورت باید پس بطلب فضول در معاش مانعست از سلوک و دنیاوی
مذموم و که حق بر ازان فرموده اند عبارت ازان فضولست که بر صاحبش
بیانست و لیسند و زیوری

و اما قدر غزوه را بدانند داخل و خارج است و تخصیص بخداقت و همچنانکه اگر کسی
را حمله دارد سر مقری و دانشای تازه سرده تا خود در مجروح را حمله میشود و همچنین در
سفر اگر بران و قوی را بکند و تا هر چه پنهانی آنهاست بقتل آورند و با داب و سون
شرعی معتقد نگردد و پیام اندر دست نداشته باشد راضی نمی شود و فرقیان
این را شامی و عباد و سالکانند که یکدیگر را نهند و معاوتند که کسی را در بر
نزد و طعم نشود اما بر عیب دیگر زود مطلع میشوند پس اگر چند کسی با هم بیازند
و یکدیگر را از عیب واقف سازند و از اوقات با خبر گردانند و در راه بر ایشان
حمله شود و از زرد و حرامی این راه این میگردند چه النَّيْطَانُ إِلَى الْمُنْفَرِدِ
أَقْرَبُ إِلَى الْجَمَاعَةِ و يَا لَئِنْ عَلَى الْجَمَاعَةِ پس اگر یکی از راه بیرون و دوری
او را خبردار میکند و اگر تنها باشد تا خبردار میشود و میماند و راضی این راه
بغیر است صلی الله علیه و آله و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم گمراه نموده اند
و سنی و ادب وضع کرده اند و از مصالح و مفاسد راه خبر داده اند و است را
تجاسی و احتیای خود فرموده اند لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْغَبُ فِي اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ محصل
آنچه ایشان میکرده اند و امر بآن میفرموده اند چنانچه از روایات معتبره

بلایان و آفات و غیره مستغفار میشود از جوری که سالک را لا بد است از آن و احتیاج
آن به هیچ وجه جایز نیست بعد از تحصیل ایقان و حقیقت پنج چیز است اول
حفاظت بر صلوات خصلی که دادن آن در اوقات بیجا نیست و سنن و آداب
پیش از هر عملی و بعد از آن اوقات تأخیر کند یا بیجا نیست حاضر نشود یا سستی از سنن
یا آداب از ادب است و کفر و کفر از آداب و از صلوات راه بیرون رفتن و با سستی
عوام که در سبیل بیجا است و ضلالت است که آن چهار بند و از راه و مقصد
بجای نهد اینها را که ترقی نیست مساویست و بیجا نیست بر نماز جمعه و غیره
و آیات با اجتماع شرائط الی غیره المستفاد که اگر همه جمعه متوالی ترک نماز
کنند علی و آل و مرتکب بکفر و یحیی بنی که قابل اصلاح نیستند بیجا نیست محافظت بر نماز
معموده و استیوایه که ترک آن را مقصود است شریعت اندک از چهار رکعت از نافله
عصر و دو رکعت از نافله مغرب و ویژه که ترک آن بیجا نیست چهارم
محافظت بر صوم ماه رمضان و تکمیل آن چنانچه زمان از لغو و غیبت و دروغ
و شام و بخوان و سایر مضار از عظم و حیانت و قتل و زنا و حرام و شبهه
بیشتر نیست که سایر ایام میکرد بیجا نیست بر صوم سنت که سه روز و سه شب
از هر ماهی که معادل صوم و هرات چنانکه بیجا نیست ترک نمکند و اگر ترک کنند



بیش بر قاعده سالکان طریقت و طایبان حقیقت مبنی بر قوانین
عقلی و سمعی و مبنی از قایق نظری و عملی که بمنزله کتب انصاف و
خلاصه الفی باشد و بهر که در انداشتغال بان مهم از سبب کثرت
شواغل بی اندازه و موانع و فایده میسر نمیشد و استخراج آنچه
ضمیم بود از قوه بفعل دست غیبه داد تا در اینوقت اشاره نافذ
مجدوم و خداوند و صاحب اعظم نظام و دستور عالم و الی
و القلم قدومه اکابر العرب و العجم شمس الحق و الملقب الدین مجاهد
الاسلام و المسلمین ملک الوزراء فی العالمین صاحب دیوان
الممالک مفر الاشرف و الایمان مظهر العدل و الاحسان افضل
و اکمل جهان ملجا و مرجع ایران محمد بن صاحب السعید بهاء
الدین محمد الجوی فی امر الله اصابه و ضاعف اقتداره با تمام کمال
اندیشه نقاد یافت بر نوعی که دست داد و وقت و حال اقتضا
کرد با وجود علایق و وفور عوائق آنچه خدایا برادران ساعت
نمود و موانع در تفران ساخته کرد از جهت انقیاد امر بر رکوع
و انتقال فرمان مطاع او چند باب مشتمل بر شرح از حقایق و ذکر

پیش

ان دقایق مدین مختصر وضع کرد و در هر باب اینی از تزیین مجید که لایسته
الباطل از بین یدیه و لایمن خلق که بشکفته ها وارد بود و یاد کرد و اگر
اشاره بمقصود مخرج نیافت بلاخره بیان نزدیک بود اقصا کرد
و از اوصاف الاشرف نام نهاد و اگر چه تنبیه نظر اشرفان اید
مطلوب حاصل شود و الا چون تمهید معذرت تقدیم یافته
است مکارم اخلاق و محاسن شیم ذات شریف او این همفرازا
بذیل مغفرت پوشیده گرداند از بسجانه همچنانکه در عالم مجاز
او را بمرتب سروری و فرمان دهی مخصوص گردانیده است
در عالم حقیقی نیز برافت یزدانی و دولت جاودانی نمود
منصور گرداند از اللطیف المحیب **افان سخن و ذکر**
انچه از مختصر بران مشتمل خواهد بود شبهه نیست
که هر کس بر خود و احوال خود در کتب خویشین را بفرخ خود مختار
داند و محتاج بفرافاض باشد بخود و چون از نقصان خود
خبردار شود و باطن او شوقی کمال که باعث او باشد طلب
کمال بدید اید پس محتاج شود به حرکتی در طلب کمال و اهل طریقت

این

این حرکت را سلوک خوانند و کسی که باین حرکت رغبت کند
شش چیز لازم حال او شود **اول** بدایت حرکت و بجز از این چهار
نباشد تا حرکت میسر شود بمنزله زاده و راحله در حرکات ظاهر
دویم از الله عوائق و قطع موانع که او را از حرکت و سلوک
باز دارند **سوم** حرکت که بواسطه آن از مبدأ بمقصد رسد
و از سیر و سلوک باشد و احوال سالک در آن حال **چهارم**
حاله که در اثنا سیر و سلوک از مبدأ حرکت تا وصول
بر و گذر **پنجم** حاله که بعد از سلوک اهل وصول را
ساخته شود **ششم** نهایت حرکت و انقطاع سلوک که این را
در این موضع فنا در توحید خوانند و هر یک از این معانی مشتمل
باشد بر چند امر الالهائیه حرکت که در آن تعدد نبود و ما
این شش معنی را در شش باب ایراد کنیم هر بابی مشتمل بر شش
فصل الا باب آخر که قابل تکثیر باشد و بیاید دانست که هر یک
در حرکت حصول هر فری و مسبوق باشد بجزوی دیگر و
متعقب جزوی دیگر الا جزو آخر و همچنین سالک در هر حال از

این حرکت را سلوک خوانند و کسی که باین حرکت رغبت کند
شش چیز لازم حال او شود **اول** بدایت حرکت و بجز از این چهار
نباشد تا حرکت میسر شود بمنزله زاده و راحله در حرکات ظاهر
دویم از الله عوائق و قطع موانع که او را از حرکت و سلوک
باز دارند **سوم** حرکت که بواسطه آن از مبدأ بمقصد رسد
و از سیر و سلوک باشد و احوال سالک در آن حال **چهارم**
حاله که در اثنا سیر و سلوک از مبدأ حرکت تا وصول
بر و گذر **پنجم** حاله که بعد از سلوک اهل وصول را
ساخته شود **ششم** نهایت حرکت و انقطاع سلوک که این را
در این موضع فنا در توحید خوانند و هر یک از این معانی مشتمل
باشد بر چند امر الالهائیه حرکت که در آن تعدد نبود و ما
این شش معنی را در شش باب ایراد کنیم هر بابی مشتمل بر شش
فصل الا باب آخر که قابل تکثیر باشد و بیاید دانست که هر یک
در حرکت حصول هر فری و مسبوق باشد بجزوی دیگر و
متعقب جزوی دیگر الا جزو آخر و همچنین سالک در هر حال از

احوال واسطه باشد میان فقدان سابق و مقارنت لاحق
تا در حال فقدان سابق از حال مطلوب باشد و در مقام
لاحق هر دو بعینه شود پس حصول هر چنان قیاس باشد
ان باشد پیش از آنکه کالی بود و مقام بر آن حال در وقتی که ترجیحی که
بعد از آن مطلوب باشد نقصانی و برین موجب گفتند
حنات الابرار سیئات المحقرین و این معنی در فصول این
مختصر روشن کرده شود و چون این مقدمه روشن
شد شروع در ابواب و فصول این مختصر کرده شود بقیه
الله تعالی و عونه **باب اول** در مبدا حرکت و انحراف از آن
چاره نباشد تا حرکت میسر شود و ان شریک است و ما
هر یکی در فصلی ایراد کنیم باین تفصیل **فصل اول** در ایمان
فصل دوم در ثبات **فصل سوم** در نیت **فصل چهارم** در قصد
فصل پنجم در ثبات **فصل ششم** در اخلاص **فصل اول** در ایمان
قال الله تعالی الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک هم
الامین وهم سیدون ایمان در لغت تصدیق باشد یعنی باور

داشتن و در عرف اهل سنت تصدیق خاص باشد با آنچه علم حاصل است
بانکه بقیه بر علیه الصلوات و السلام فرموده است و معرفت بقیه علیه
علیه و السلام منفک نباشد از معرفت که کاری عالم قادر حق
مدرک است سمیع بصیر و همه متکلم که بقیه را از او فرستاده است و کلام
و خصوصاً از آن محمد مصطفی علیه السلام فرستاده است
و احکام قرآن و سنن و حلال و حرام و روجی که در آن است
بر آن اجماع باشد پس ایمان مشتمل برین امور باشد
و این قدر قابل زیاده و نقصان نبوده که اگر کمتر ازین باشد ایمان
نباشد و اگر زیاده باشد ایمان زیادتی که ایمان بود و نشان باور
داشتن آن بود که آنچه داشتی و گفتی و کردی نباشد و اندکی
و بکنند و انحراف از آن حرز فرموده باشد و محرز بود و این جمله از باب
عمل صالح باشد و قابل زیاده و نقصان و لا رمنه تصدیق مذکور باشد
و از این جهت ذکر ایمان را در هر حال صالح فرموده اند و در هر موضوع
قال الله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات و سیدانست که ایمان
مرا تامل است که از هر کس که ایمان نباشد و یا ایمان الذین آمنوا

اینها

از آن و قالت العرب امثلکم یومئذ و الذین یقولوا اسلمنا و
الایمان فی قلوبکم اشاره بجهان است و بلائی از ایمان تقلید است
و ان تصدیق جازم باشد با آنچه تصدیق باید کرد و اما زوالش ممکن
بود و چون تصدیق جازم حاصل باشد هر ایمان تصدیق مسلم
عمل صالح بود ایمان المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یزلبوا
و جاهدوا و از این خبر ایمان بقیه است الذین یؤمنون بالقیب
و ان مقارن بصارت باشد از باطن مقتضی ثبوت تصدیق ایمان
کانه و از حجاب و از این جهت مقرون بقیه باشد و از این جهت
مقرون بقیه باشد و از این کاملتر ایمان آنها نیست که در حق ایشان
فرموده ایمان المؤمنون الذین لا اذکر الله و جعلت قلوبهم و لا
تلیت علیهم ایانته را در ایمان آنها تا انجا که اولئک هم المؤمنون حق
و این مرتبه ایمان بکمال است و متصل باشد ایمان یقینی که شرح
ان بعد از آن گفته ایمان است و ایمان باشد و بجز در اول
کثر ازین شاید ایمان تقلید است و ایمان بقیه ایمان زیاد
تعالی است ایمان نباشد و ما یؤمنون اکثرهم الا و هم مشرکون

بالحق

اشاء بان و هرگاه اعتقاد می جزم حاصل باشد بانکه کاملاً مطلق
یعنی فریاد است با سکون نفس سلوک ممکن باشد و حصول آن
سخت اسان بود بانکه سعی حاصل شود و الله اعلم و احکم **فصل**
در ثبات قال الله تعالی یبیت الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
فی الحیوة الدنیا و فی الاخر فی ثبات حالیت که تا ایمان مقارن نشود
طمانت نفس که طلب کمال شریک است میسر نکند و چه هر کس که در
معتقد خویش متزلزل باشد طالب کمال تواند بود و ثبات ایمان عبارت از
حصول جزم است بانکه کاملاً و کمالی است و تا این جزم نباشد طلب کمال
صورت نمیند و تا جزم طلب کمال و ثبات در جزم حاصل نشود سلوک ممکن
نباشد و صاحب جزم ثبات کالذین آمنوا و عملوا الصالحات فی الاخر جزم
باشد بل مختار خود جزم نباشد چه نیک جهت نشود حرکت سیر سلوک
از او واقع نشود و اگر حرکت کند اضطراب و تردد در حاصل باشد که از آن خود
فایده نباشد و علت ثبات بصیرت باطن بود حقیقت معتقد خویش است
و وجدان لغت اصابت و ملکه شدن الحالت باطن را بر وجهی که زوال
نمی یابد و باین سبب صدور اعمال صالحه از صاحب ثبات و ابرو و جزم

بدو قسم شود یکی پیشانی از گناهانی که در زمان ماضی از او صادر شده باشد
و تاسف بلند هر چه تمام تر و این قسم مستلزم دو قسم دیگر باشد و باید
سبب گفته اند انکم توبه و قسم دوم تلاقی آنچه واقع شده باشد
و ان بقیاس با سبب کسی باشد یکی بقیاس با حوائثی که نافرمانی او کرده
و دوم بقیاس با نفس او که نفس خود را در معرض نقصان و محضه شده
آورده باشد سوم بقیاس با دیگر کسی که حضرت قول یا فعل یا و رسانیده
است و تا آنکه ای محبت خود را رساند تدارک صورت نیابد و در دنیا
او محبت خود را قبول اعتقاد بود یا با نفیاد مکافات را و فی الجمله با آنچه
مقتضای رضای او باشد و در فعل بر حق او باشد یا بعوض آن
یا و بکسی که قیام مقام او باشد و یا بقیاد مکافات از او و یا کسی
که قیام مقام او باشد و تحمل عذاب که بر آن گناه معین کرده باشند و اگر
آن غیر مقتول باشد رضای او بلیا او هم شرط باشد چه تحصیل رضا
او محال باشد لیکن چون دیگر شرایط توبه حاصل باشد امید بود
که در آخرت الله تعالی رحمت و مسامحه خویش چنانچه او می دارد و اما
حق نفس او با نفیاد فرمان و تحمل عقوبتی یا نادی که و سبب بودند

باید کرد

باید کرد اما جانبی که تضرع و زاری و رجوع حضرت از عبادت و ریاضت
بعد از حصول رضای محبتی علیه و لذا حق نفس خود امید باشد که محبت
شود و اما آنچه توبه بر آن مشتمل باشد بقیاس با زمان حاضر و غیر خود
یکی ترک گناه که در حال مباشرت باشد و توبه با الله تعالی دوم این
که رسیدن کسی که آن گناه با او متعدی بود و تلاقی نقصان را که
راجع بانگس بوده باشد و اما آنچه بقیاس با زمان مستقبل باشد
هم دو چیز بود یکی غرم جرم کردن بانکه یا نکه گناه معاودت نکند
و اگر عمل او را بکشد یا بپوزاند نه با اختیار و نه با اضطرار راضی
نشود بانکه یا در دیگر مثل آن گناه کند و دوم غرم بر ثبات در آن
باب و باشد که عازم بر خود این نباشد بوشیقت نذری یا گفتار
یا نوع دیگر از مواعع عود بان گناه عزم را بر خود ثابت گرداند
سادام که متردد باشد یا در نیت او عود را محال امکان باشد
این ثبات حاصل نباشد و باید که بدین جمله توبه بخدا تعالی کند
و از جهت امتثال فرمان او تا درین جماعت داخل باشد که گفتار
من لا نقرب کمن لا ذنب له و این جمله شرایط توبه عام است از معاصی

ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين فصل دوم در زهد
قال الله تعالی و لا تعبدوا ما سواي و لا تعبدوا الا ما تعبدون و لا تعبدوا الا ما تعبدون
الغنى لا يغنيهم فيه و زوقوا عذابي و انى زهد صد رغب باشد
و زهد کسی باشد که او را رغبت نبود با آنچه تعلقی دنیا دارد از ماکل و
مشاوب و ملباس و مساکن و مشتهیات و مستلذات و حب مال و
جاه و ذکر خیر و قربت ملوک و نفاذ امر و حصول هر مطلوب که بمرک
از او جدا شود و این عدم رغبت نذر سرعجز و نذر راه جهل بان
باشد و نه از جهت غرض و عوض که با راجع شود و هر کس که موصوف
باشد با این صفات را همد باشد بر وجه مشهور اما زاهد حقیقی
کسی بود که بر زهد مذکور طمع غلات از عقوبت دوزخ و ثواب
بهشت هم ندارد بلکه اعراض از جمله آنچه بر شمریم بعد از آنکه نتایج
تبعات مریدان دانسته باشد او را ملکه شده باشد مشرب نباشد
بطبعی یا امیدی یا غرضی از اغراض دنیوی و نه افزوی و ملکه گردد
این صفت نفس را بر هر باشد از طلب شتهیات او و ریاضت فرمود
او با مورد شاقه تا ترک حرص در او راسخ شود حکایت حکایات زهاد

و در حق این جماعت فرموده است یا ایها الذین امنوا اتوبوا الى الله
توبه نصوحا عسى ربکم ان یکفر عنکم سيئاتکم و ینزل منکم
است ایها الذین علی الله للذین یعملون الشوکیها ان یتوبوا
من قبلکم فانکم سوا الله علیهم و کان الله غفوراً رحیماً
و اما توبه خاص که از ترک اولی باشد شرایط آن ازین معانی که یاد
کرده شد معلوم شود و در این باب فرموده است که لا تقربوا الله
على الشیء و الخارجین و الاضار الذین اتبعوه فی ساعه العسر
و اما توبه اخص از وجیز بود یکی از التفات سالت بغیر مقصد و
باین سبب گفته اند الذین یؤمنون و لا یستمالون مضلکون و دوم از عود بمرتبه
که از آن مرتبه توبه کرده باشد یا التفات بدان مرتبه بر وجه رضا
یا قامت در آن مرتبه یا خود نفس اقامت در مرتبه که از آن مرتبه توبه
باید چه ای جمله ایشان را گناه باشد و بدین سبب گفته اند حسنات
الاکبر سیئات القلیل و الاشیاء الا ان گناه توبه و استغفار
و ترک امر او و ندامت بر فوات گذشته و تضرع بحضرت افزوده کارها
و تقالی پاک باید شد من تاباً خالصاً بیده سیره فانه حبه که

ان

امده است که شخصی سی ساله که سفند بخت و فالوده میفرودست که هرگز از
هیچ کدام چاشنی نکوت سبب این ریاضت از او پرسیدند گفت وقتی نفس
از روی این دو طعام کرد او را بمباشرت ایجاد این دو طعام با عدم ایصال آن
کو شمال ادا نم نماید که میل هیچ مستهی نکند و شل کسی که در دنیا زهد اختیار
کند جهت طمع خجالت یا ثواب امرت مثل کسی باشد که از دنیا تهمت
رو زها تناول طعام نکند با وفور احتیاج تاد در ضیافتی متوقع
بسیار تواند خورد یا کسی در تجارت متاعی میدهد و متاعی بستاند
که بران سود کند و در سلوک راه حقیقت فایده زهد دفع شواغل
باشد تا سالک بچیزی مشغول نشود و از وصول بمقصد بازماند
فصل سوم در فقر قال الله تعالی لیس علی الصعفا ولا علی
المريض ولا علی الغنی لا یجوزون ما یففقون حرج از انفسهم
و الله و رسولہ ما علی الحسبه این من سبیل فقر کسی را که بکند که مانع
نباشد و اگر باشد کمتر از کفاف او باشد و درین موضع کسی را که بکند
که رغبت بجمال و متاع دنیوی ندارد و اگر مالی بدست او آید بجهت
ان اتمام نماید از روی نادانی یا غر یا غفلت یا بسبب طمع
شر

مثل حصول مشتهیات یا بسبب جاه و ذکر خیر و ایثار سخاوت یا
بجهت خوف از حساب قیامت یا طلب ثواب اخرت بل از جهت
قلت الاتفاقی که لازم اقبال بر سلوک راه حقیقت و اشتغال غفلت
جانبی باشد تا غرض حق تعالی حجاب راه نشود و بحقیقت این فقر
شعبه باشد از زهد قال سید الفقراء و خاتم الانبیاء علیه افضل
الصلوات و اهل الخیات الا اخیر که یملوک اهل الجنته قالوا ای
یا رسول الله قال کل ضعیف متضعف آخر اشعث ذی طمرین
لا یؤتیر به لو اقم علی الله لا یبره و چون گفتند که خواهی بطحا مکه
از زبردتم گفت لا بل اجوع یوما فاصبر و اشبع یوما فاشکر
فصل چهارم در ریاضت قال الله تعالی و تقدیر ما من حال
مقام ربه و نمی النفس عن الطوی فان الحجة هی المناوی ریاضت
راهم کردن ستر بود بجمع اوزان حرکات غیر مطلوب و ملکه کردن این
اوپااعت صاحب در اینجا و اربان دارد از مطالب خویش و در
این موضع مراد از ریاضت منع نفس حیوانیت از اعتیاد و مطاوع
قوت شهوی و غضبی و اچیزان در وقت تعلق دارد و منع کردن

نفس ناظمه از متابعت قوای حیوان که در ذیل اخلاق و اعمال مانند
حرص بر جمع مال و کسب جاه و توابع آن از حلیله و مکر و خدیت و غلبه
و تعصب و حسد و حسد و فتنه و جور و اثمات در سر و روش اینها
از ان حادث شود و ملکه کردن این نفس انسانی را اطاعت عقل
عملی و روحی که رساننده او باشد بجا که او را ممکن باشد و نفسی
که متابعت قوت شهوی کند هیچ خوانند و از آنکه متابعت قوت
غضبی که بی کسب و از آنکه در ذیل اخلاق ملکه بود شیطان مانند
و در تنزیل این جمله را نفس اماره خوانده است یعنی آماره بالسوء
اگر این را ذایل در وی ثابت باشد اما اگر در وی ثابت نباشد و
میل بشیر کند و وقتی بخیر و چون میل بخیر کند از میل بشیر پشیمان شود
خود را ملالت کند از نفس الاکرامه گویند و نفسی که متقاد عقل باشد
و سعادت مایل باشد و طلب خیر او را ملکه شده باشد از انفس
مطمئن خوانند و غرض از ریاضت سرچیز است یکی رفع موانع و
حق و از شواغل ظاهر و باطن است و دوم مطیع کردن این نفس
حیوان عقل علی را که باعث باشد بر طلب کمال و ستر ملکه گردانند

نفس انسانی را ثبات بر اخیر بعد او باشد قبول فیض حق تعالی تا بجا که
او را ممکن باشد بر مد **فصل پنجم** در محاسبه و مراقبت قال
الله تعالی ان تبد و اما فی انفسکم از تحفوه بحاسبکم بر الله تعالی
یا کسی حساب کرده باشد و مراقبه یا کسی نگاه داشتن و درین موضع
مراد از محاسبه آنست که طاعات و معاصی را بخود حساب کند تا کدام
بیشتر است اگر طاعت بیشتر باشد باز بپندد تا قدر فضل طاعات
او بر معاصی یا نعمتهای که خدا تعالی در حق او انعام کرده چه
نسبت دارد اول وجود او و چند حکمت رعایت در اویش
اعضای او و روحی که اهل قشریچ چندین کتب در شرح انقدر که
فهم ایشان باز رسیده ساخته اند با آنکه از آنچه هست از دریا
قطره نیم نمیکند و چندین فایدهها که در قوای باقی وجود
کدر او موجود است پیدا کرده است و چندین دقایق صنع کرد
نفس او که مدد از علوم و معقولات است بذات خود و مدد از حس
و مدد بر قوی و اعضا بالات ایجاد کرده است و عروزی او که از اندک
فطرت تقدیر کرده است و اسباب پرورش او را از علویات و خفویات

ساخته است پس اگر فضل طاعت بر معاصی یا بر نعمتها و جملی نعمتها
که بر توان شمرد چنانچه فرمود وَأَن تَقْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ الْخَاصَّةَ
موازند کند بر تقصیر جنود در هر حال واقف شود **بیت** از دست
و زبان که باید که هر چند شکش بداید و اما اگر طاعت و معصیت
او مساوی باشد و بداند که باز این نعمتها بهیچ بندگی قیام نکند
بیت تقصیر خویش واضح تر یابد و اگر خاصی را حج باشد و گیل نه
ثم و لکن پس هرگاه طالب کمال این حساب با خود کرده باشد
از او جز طاعت در وجود نیاید و باید که خویش را با آنکه
جز طاعت نکند مقصود اند و از این جهت فرموده اند حاسبُوا
أَنفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَحْسَبُوا أَوْلَا اگر حساب خود نکند و در معصیت
تمامی نماید بعد بقضای و اگر کان مشغال حبه من خردل
أَيْتَانِ يَأْكُلُ وَكُنْفِي يَأْكُلُ حساب او نکند و در عذاب آید و
حضران عظیم سر میافتد و چنانکه لَا يُؤْخَذُ مِنْهُ أَمَلٌ وَلَا
يُقْبَلُ مِنْهُ شَفَاعَةٌ اعادنا الله من ذلك و اما مرا قید است که همیشه
باطن و ظاهر خود را نگاه دارد تا از او چیزی در وجود نیاید که حسا

مکرره

کرده باشد باطل کرد اند یعنی و ایما را محطه احوال خود میکند
تا بر معصیت اقدام ننماید در اشک او و در پنهان و شاعلی او را
از سلوک راه حق باز ندارد و نه نفی و نه ضعیف و این معنی را همیشه پیش
نهاده خاطر صیقل دهد و وَأَعْلُوا أَنَّهُ بَعْلُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فاحذر و نه ناانگه
که همیشه وصول مطلوب رسد وَاللَّهُ يُوَفِّي ذَٰلِكَ الْبَيْنَ عباد و
إِنَّهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ **فصل ششم** در مغفرتی قال الله تعالی
اگر مکرر کند الله تعالی مغفرتی بر هیز باشد از معاصی از بیم خشم خدا
عز و جل و دوری از او همچنانکه عیار را که طالب محنت باشد از نوا
انچه در او مصرت باشد و اقدام بر انچه میزد بیماری او باشد
بر هیز باید کرد تا علاج او دست دهد و درمان بیماری او منجیح آید
همچنین ناقصانی که طالب کمال باشند از هر چه منافی کمال باشد یا مانع
حصول آن یا شاغل از سیر سلوک و در طریق طلب کمال بر هیز باید کرد تا
انچه مقصود وصول و معاون سلوک بود مفید و مؤثر باشد و من بِقَوْلِهِ
يُحْدِثُ لَهُمْ جُحُودًا و بر قدرش حُثَّ الْأَعْيُنُ و بحقیقت مغفرتی که از شستن
است بجز خوف و دیگری غاشی از معاصی و ستم طلب قریب و شرح هر یک از این

طالب کمال بعد از حصول استعداد از انذام و واجب باشد
و معظم موانع شواغل مجازی باشد که نفس را با لغات مجاسوی الله
مشغول دارد و از اقبال کلی و وصول بقصد حقیقی باز دارد و
شواغل حواس ظاهره و باطنیه باشد یا دیگر قوای حیوانی یا
افکار مجازی اما حواس ظاهره شاغل باشد بدید صورتی
که بیننده الهی شده ان رغبت افتد و شنیدن صوهای مآ
و همچنین در بوها و طعمها و پوششها اما حواس باطنیه شاغلند
تخیل صور و احوالها که خاطر بدان ملتفت شود تا جوهر حق
و عداوتی یا تعظیم مسترق یا تحقیر مضرت یا انشای یا عدم تطای
یا شد یا ننگر حال گذشته یا در تفکر در اموری که در طلب حصول
ان امور باشد مانند جاه و مال و اما قوای حیوانی شاغلند
بسیب خرفی یا حوقی یا شهوتی یا غضبی یا بخلی یا غریزی یا
اشطار لذتی یا امید قمر عدوی و یا حذر از موی و اما افکار
مجازی شاغل تفکر در امری غیر مهم یا علم غیر نافع باشد و نه
الجله هر چه با شغال بدان از مطلوب محجوب شود و خلوت

سه درین مختصرا یاد کرده شود و در شرح این حدیث ذکر مغفرتی و شایر
مقتضیان بیشتر از آنست که درین مختصر کفایت همه نماید بحسب حوائج
باشد بنده و بکنی از این بپندم و وَأَن تَقْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ الْخَاصَّةَ **فصل ششم**
در سیر سلوک و در طلب کمال و بیان احوال سالکان و مشق است بر شش
فصل اول در خلوت **فصل دوم** در تفکر **فصل سیم** در خوف
فصل چهارم در رجاء **فصل پنجم** در صبر **فصل ششم** در شکر
فصل اول در خلوت قال الله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ
وَعَنَیْكُمْ الْجَهَنَّمُ الدُّنْيَا و معلوم حقیقی مغفرت شده که هر ذات که مستعد
فجز الهی باشد با وجود استعداد و عدم موانع از حصول آن فیض
بروم نتواند بود و طلب فیض از کسی ممکن بود که او را دو چیز معلوم
باشد یکی آنکه وجود این فیض یقین دانند و شک
و دیگر آنکه دانند که وجود این فیض در هر ذات
که باشد مقتضی کمال آن ذات باشد و این هر دو
علم معاون استعداد و قبول آن فیض باشد در
همه احوال و چون این مقدمه نیز بر پذیرفت گوئیم

طالب کمال را

عبارت از آنکه این جمله موانع پس صاحب خلوت باید که
موضوعی اختیار کند که اینجا از محسوسات ظاهر و باطن شاغل
نباشد و قوی حیوانی را خیر از خود انداخته و او را جذب باطن ملام
ان قوی باشد و دفع باطنی را ملام بود و ملامت کند و از افکار
مجازی بکلی اعراض کند و آن فکرهای بود که غایت آن راجع با
مصالح معاش و معاد باشد اما مصالح معاش امور فانیه
باشد و اما مصالح معاد اموری باشد که غایت آن حصول
لذات باقی باشد نفس طالب را و بعد از آنکه موانع ظاهر و باطن
کردن باطن از اشتغال بما سوی الله باید که بهیچ جهت جمیع
نیت اقبال نماید بر قصد موانع غیبی و ترقیب و ارادت حق
که امر آن فکر خوانند و در آن فصلی مفرد ایراد کرده شود و آن
اینست **فصل دوم** در تفکر که قال الله تعالی اولم یفکرُوا
فِی اَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا اِلَّا
بِاِحْقَاقٍ هر چند در معنی تفکر وجوه بسیار گفته اند خلاصه
همه آنست که تفکر سیر باطن انسانیت از مبادی بمقاصد

و نظر

و نظر اینها بر همین معنی گفته اند در اصطلاح علمای هر یکی از مرتبه
تقصان بمرتبه کمال تواند رسید الا بسیری و از انجمن گفتند
اول و لیات تفکر و نظر است و در مرتبه نخست بر تفکر زیاده آن
که بر توان شدن آن فِی ذٰلِكَ لَا یَاتِی الْقَوْمَ یَتَفَكَّرُونَ و در حدیث
آمده است تفکر من بعد خیر من عباد سبعین سنه و بیاید
دانست که مبادی سیر را اینجا که آغاز حرکت باید اتفاق و افضل
و سیر است کمال است از ایات هر دو یعنی حکمتی که در هر ذره از دنیا
هر یکی از این دو کون یافت شود بر عظمت و کبریا مبدع هر دو تا
مشاهده نور ابداع در هر ذره او کرده شود سُبْحٰنَکَ اَیُّهَا الَّذِیْ
وَفِی اَنْفُسِهِمْ حَقِّ یَقِیْنٍ لِّمَآ اَنَّهُ الْحَقُّ بعد از آن استشهاد از
حضرت جلال او بر هر چه جز اوست از مبدعات او که یکن بر یک
اِنَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِید تا در هر ذره از ذرات تجلی ظهور او مکتوب
گردد اما ایات آفاق از معرفت موجوداتی که سوی الله باشند چون
حیات عالم علوی و حکمت در وجود هر یک بقدر استطاعت آنها
حاصل شود و از آن ماست علم حیات افلاک و کواکب و حرکت و مواضع

هر یک و مقادیر ابعاد و اجرام و تاثیرات آن و حیات عالم سفلی و ترتیب
عناصر و تفاعل ایشان بحسب صور و کیفیات و حصول امر جدید
مرکبات معدنی و نباتی و حیوانی و معرفت قوی و نفس سمایی و آری
و مبادی هر یک و انچه از ایشان و در ایشان واقع شود از مناسبات
و مخالفات و خواص و مشارکات و انچه باین جمله تعلق دارد از علم
اعداد و مقادیر و لواحقان و اما ایات انفس از معرفت ابدان
و نفوس باشد و آن معلوم شود از علم تشریح اعضای مفرد از عظام
و عضلات و شریین و آورده و اعصاب و عروق و مبادی و منافع
هر یک و مرکب چون اعضای رئیس و خادمان و آلات هر یک و جوارح
و معرفت قوی و افعال هر یک و احوال آن مانند صحت و مرض و معرفت
نفس که معرفت و معرفت و معرفت کردگار است و کیفیت ارتباط آن
بآبدان و افعال و افعالات هر دو و از یکدیگر و اسباب نقصان و کمال
در هر یک و مقتضی سعادت و شقاوت عاجل و اجل و انچه بدان تعلق
دارد و این جمله مبادی سیر است که تفکر عبارت از آنست و اما مقصد
آن منتهای سیر باشد و در این فصول و ابواب معلوم گردد و آن در

باشد

باشد بنهایت مراتب کمال و قرب مجاور حضرت ذوالجلال و ذوالعزائم که لَا یُحِیْطُ
فصل سوم در خوف و حزن وَحَافِیْنَ اَنْ یُّکَفِّرَ مِنْهُمْ
علم گفته اند که اگر کسی علی مافات و خوف علی عاقلان پس حزن عبارت
باشد از تامل باطن بسبب وقوع مکرر و دفع آن متعذر باشد یا قوت
و قوتی یا امر مرغوب فیه که تلاقی آن متعذر باشد و خوف عبارت باشد
از تامل باطن بسبب توقع مکرر و حصول آن ممکن الوقوع باشد
یا توقع قوت مرغوبی که تلاقی آن متعذر باشد پس اگر اسباب حصول
معلوم الوقوع باشد یا مطمئن بظنی غالب از اشتغال مکرر
نیز خوانند و تا آنکه زیاد باشد و اگر تعذر وقوع اسباب معلوم
باشد و تا آنکه حاصل آن را خوف خوانند که بیش مال نحو لیالی باشد
و حزن و خوف در طریق سلوک از فایده حاصل نباشد چیزی جز
اگر بسبب آن کتاب معاصی باشد یا بسبب قوت عمر گذشته
در غفلت و عطالت از عبادات یا در ترک سیر در طریق کمال مقتضی
تضمیم عزم بر توبه شود و خوف اگر از آن کتاب گناه و نقصان ما
رسیدن بد رجوع ابرار باشد موجب جهد نمودن بود در آنست

خیرات و مبادرت در سلوک در طریق کمال ذلک الّذی یجوز الله به
عباده با عباد فاقول و کسی که درین مقام از خوف و خوف خاوا باشد
از اهل قسوت بود قول القاسیه قلوبهم من ذکر الله اولئک فی سبیل
مبین و هر آنکه درین مقام بسبب زوال این خوف باشد مقتضی
هلاک بود انما مؤمنون الا الله فلا من مکر الله الا القوم الخاسرون
اما اهل کمال ازین خوف مبرا باشند الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و لا هم یخزنون و هر چند بحسب گفت خوف و خشیت
بر یک معنات اما در عرف این طایفه میان هر دو فرق است چه
خشیت مخصوص بعبادت است انما یخشى الله من عباده العلماء
و پشت با ایشان خاص است ذلک لمن خشی دیر و خوف از
ایشان شخصی است لا خوف علیهم پس خشیت است شعاری باشد
که بسبب شغوب عظمت و هیبت حق جل و علا و قی بر نقص
خود و تصور از اداء حق بندگی او یا انقیاد ترک ادب و عجز
یا احتلالی که در طاعت لازم آید پس خشیت خوفی خاص باشد
و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب دلیل بران و رحمت

بخشیت

بخشیت تردیست هدی و رحمة اللّٰه بهم لربهم یهتدون و سالک
چون بدرجه ارضارسد خوف او با من مبدل شود اولئک هم الامن
و هم یهتدون چه او را از هیچ مکره کراهیت نباشد و هیچ رنج و غم
نرساند پس سبب کمال بود چنانچه خوف مذکور بسبب نقصان و لیکن تمام
این امن از خشیت خالی نباشد تا آنکه که بنظر وحدت مجلی شود انگاه
از خشیت هم اثری باقی نماند چه خشیت از لوازم تکورات **فصل**
چهارم در رجاء قال الله تعالی انّ الذین آمنوا و الذین هاجروا و اجابوا
فی سبیل الله اولئک برحون رحمة الله که مطلوبی توقع باشد که
در زمان آینده حاصل خواهد شد و طالب راجع باشد بحصول آسایش
از مطلوب فرجی بگذارد از تصور حصول آن در باطن و حادث شود رجاء
خوانند و اگر داند و متیقن باشد که اسباب ساخته شده و متوقع آن
الوقع است در مستقبل از انتظار مطلوب خوانند و هر آنکه فرج
در انصورت زیاده بود و اگر ساختگی اسباب حصول معلوم و متوق
نباشد از آن نمی خوانند و اگر با تقدیر حصول اسباب توقع حصول
باشد از رجاء از باب غرر و حماقت باشد و خوف و رجاء متقابل است

سلوک باشد از خوف و رجاء البته خالی نباشد یعنون ربهم خوف و طمأنینه
از استقامت و وعد و وعید و تفرس دلائل و نقصان و کمال و توقع وقوع
هر یک بدلا از دیگری و تصور آنکه آنها سلوک یا وصول باشد به
مطلوب یا لا وصول هر مان و رجاء ستان خوف لازم آید و ترجیح بر خوف
بر دیگری نتوان کرد و نوروز خوف المؤمنین و رجاء لا اعتدلا چه اگر
رجاء از ترجیح کنند امنی رجاء یکاه لازم آید انما مؤمنون الا الله و اگر
ترجیح نمایند یا س که موجب هلاکت لازم آید الله لا یسئس من یرج
الله الا القوم الکافرون و نعم ما قبل هذا الباب **پنجم** حبیبی در
بوصلم دهد رقیب بقتل میان خوف و رجاء تا خلاص کند **فصل**
پنجم در صبر قال الله تعالی و اصبر و ان الله مع الصابرين صبر
در لغت حبس نفس است از جزع و فرج بوقت و فرج مکره و ان منع مان
باشد از اضطراب و باز داشتن زبان از شکایت و نگاه داشتن اعضا
از حرکت غیر معتمد و صبر سر نوح باشد اول صبر عوام و ان حبس نفس باشد
بر سبیل تحلیله اظهار ثبات در تحمل اظفار حال او در تر عقل و عدم در
مرضی باشد یعلمون ظاهر من الحيوة الدنیا و هم من لا یفرحهم غافلون و

و در سلوک و رجاء متحمل بر فواید بسیار بود و رجاء در طریق سلوک
متحمل بر فواید بسیار باشد مانند خوف چه در رجاء باعث آید
بر ترقی در جات کمال و بر سرعت سیر در طریق وصول به مطلوب
بر چون تجارة لن توریبهم احو و هم و یزیدهم من فضله و
نیز رجاء مقتضی حصول ثبات باشد بعبادت و عفو خداوند تعالی و تقوا
بر رحمت او تعالی اولئک برحون رحمة الله و در حصول مطلوب او
موجب آن توقع فرموده است انما عند ظن عبدي فی و هم
رجاء من مقام یاس و قنوط باشد انما یس من روح الله الا
القوم الکافرون و بالیس بسبب یاس هدف لغت ابدی
شده است که لا تقنطوا من رحمة الله چون سالک بمرتبه معرفت
رسد رجاء او منفی شود بسبب آنکه بداند که هر چه بایسته است
ساخته و آنچه نساخته اند بایسته است و با این تصور اگر رجاء
باقی بود نماید بجهل شود بتمامی آنچه در بایست و در بایست
باشد یا بشکایت از مسبب الکاب بجهت هر مان از منظور
از فصل گذشته و این فصل معلوم شود که مادام که سالک در

سلوک

دو صبر نهاد و خدا دو اهل تقوی و ارباب علم از جهت تو قوتی از این
انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب سیم صبر عارزان چه بعضی
از ایشان التذایبند عکروه از جهت تصور انکار وای تعالی
ایشان را بان مکر و از دیگران خاص گردانیده است و بتازکی
ملفوظ نظر داشته اند و فیشر الصابرین الذین اذا اصابهم مصیبه
قالوا اننا لله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم
ورحمتهم اولئك هم المصابرون در اثنا در دهان که
جابر بن عبد الله اشعری که از کبار اصحاب بود رضی الله عنه در امر صبر
بیری و غیر مبتلا شده بود روزی محمد بن علی بن الحسین المعروف بابا قری
علیه السلام بیاد او رفت او را از حال او سوال فرمود گفت در حال قیام
که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگی دو ستر دارم
با هر گشت من با وی چنانم که اگر مرا پیر داده پیری داد و ستر دارم و اگر مرا
دار و جوان داده و اگر بیمار دار و بیماری را و اگر تندرست دار و تندرستی
و اگر مرگ داده و اگر زندگی داده و ندانم که از این چه چیز است
و وی امام را بوسه داد و گفت صدق رسول الله علیه و آله و سلم

وکی

تو یکی را از فرزندان من بدی هم نام من بقر العالم بقر که بقره انوار و بدین
سبب او را بقره علوم الاولین و الاخرین گویند و از معرفت این مراتب معلوم
شود که جابر در مرتبه صبر بوده و باقر در مرتبه رضا و شتان مایند **فصل**
ششم در شکر قال الله تعالی و من یرض عنکم الله یشکرکم و یشکرکم الله تعالی
شایسته بر منم یا خدا و نعمت او چون معظم نعمت یا قیام ان از حق تعالی
است پس هم ترین چیزی مشغول بودن بشکر او باشد و قیام شکر
بسی چیز باشد یکی معرفت نعمی که افاق و انفس مشغول بر آنست و دوم
شادمانی بصورت ان نعمت یا با وسع جهد نمودن در تحصیل رضای نعم
بقدر امکان و استطاعت و ان محبت او باشد در باطن و شواویم
او بر وجهی که لایق او باشد و قبول و جحد نمودن در قیام با این بقیاس
با منعم قیام بان باید نمود از مکافات بخیر است و طاعت با عتق و غیر از آن
ان قال الله تعالی لئن شکرتم لا زیدکم من نعمی و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
و در خبر آمده است که ایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر چه سائل
در هیچ حال از ملاقات او ملازم و غیر ملازم خالی نباشد پس بر ملازم
باید کرد و غیر ملازم و غیر ملازم و ملازم و غیر ملازم است در مقابل شکر است

مشغول بر شکر فصل است **فصل اول** در اوقات **فصل دوم** در شوق
فصل سوم در محبت **فصل چهارم** در معرفت **فصل پنجم** در بقیان
فصل ششم در سکون **فصل اول** در اوقات قال الله تعالی و من یرض عنکم الله یشکرکم
مع الذین یدعونکم الیه بالعدل و انصرتهم بریدون وجهه فارسی از آن
خواستن است و ان شرط بصبر جز باشد شعور بمبراد و شعور بکافی که مراد
حاصل باشد و غنیت مراد پس اگر مراد از قبیل اموری باشد که مرید حاصل
ان ممکن بود چون ارادت با قدرت منظم شود هر دو موجب حصول مراد
شوند و اگر از قبیل اموری باشد که حاصل و موجود بود اما حاصل نباشد
هر دو مقتضی وصول بمبراد شوند پس اگر در وصول توقی اقتدار است
مقتضی حالی شود در مرید که از اشف و خوانند و شوق بیش از وصول
باشد اگر وصول بتدریج باشد چون از وصول اثری حاصل شود از آن
محبت خوانند و محبت را مراتب بود و مرتبه از بوقت تمامی وصول و انتهای
سلوک باشد و اما از اوقات مقارن سلوک باشد بوجهی و باعتباری مقتضی
سلوک باشد چه طلب کمال نوعی از ارادت بود چون ارادت منقطع شود و
این ارادت که مقارن سلوک بود خاص باشد باهل نقصان و اما اهل کمال

نسبت وصول تا اتمام سلوک از این منقطع شود

و کفر نوعی از کفر است و لکن کفر ثم ان عدلی شدید و از این معلوم
میشود که درجه شکر از درجه صبر عالی تر است و چون شکر نتوان
کرد از ابد و زبان و اعضای دیگر و این هر سه نعمت است و قدرت
بر استعمال هر یکی از آن نعمتی دیگر و توفیق یافتن در استعمال هر یکی
نعمتی دیگر پس اگر خواهد که بر هر نعمت شکر کند از بدین نعمت ها شکر
دیگر باید کرد و در سخن در گذاردن این شکر همچنان باشد که در اول
و اما بعد از آن باشد و اعتراف بجز از شکر از مرتبه شکر بود چنانکه
اعتراف بجز از شکر از مرتبه شکر است و باین سبب مصطفی صلی الله
علیه و آله فرموده است لا احصی ثنای علیک انت کما انت کما انت
نفسیک و فوق ما یقولون انما یقولون و تزدیل اهل تسلیم شکر
منفی شود چه شکر مشتمل است بر قیام بمکافات و مجازات منعم
کسی که در مقام بندگی محلی بود که خود را هیچ محلی نهد چکنه در مقابل
کسی تواند آمد که او باشد پس نهایت شکر تا آنجا باشد که خود را
وجودی داند و منعم را وجودی **باب چهارم** در ذکر احوال
که مقارن سلوک حاصل شود تا آنکه که سائله بمقصد رسد و ان

مشتمل

ارادت عین کمال و محض مراد بود تا حدیث آمده که در طشت درختی
که از اطراف جوانه که هر که را آرزوی مرادی باشد مرادی یاروی
مراد او معاف از آن درخت با و رسانند بی هیچ تاخیر و اشتغال و نیز
گفته اند بعضی مراد باطاعت که در دنیا کنند ثواب در آخرت دهند
و بعضی باشد که عمل ایشان عین ترای ایشان باشد و این سخن موکد است
که بعضی ارادت عین مراد باشد و کسی که در سلوک بدرجه رضای رسد
او را اراده منتفی شود یکی از بزرگان که طالب این مرتبه بوده گفته است
لوقیل لما توبد اقول اری ان لا یرید **فصل دوم** در شوق قال
الله تعالی و لیعلم الذین اوتوا العلم ان الحق من ربک فیه یؤید
فحجت که قلوبهم شوق یافتن لذت محبت است که لازم فرط اراده
باشد ایضا با الم مفارقت و در حال سلوک بعد از اشتداد ارادت
شوق ضروری بود و باشد که پیش از سلوک چون شعور بکمال
حاصل شود قدرت سیر با آن منضم نباشد و صبر بر مفارقت منضم
پذیرد و شوق حاصل شود و سالک هر چند در سلوک ترقی بیشتر
کند شوق او بیشتر بود و صبر کمتر تا آنکه که مطلوب رسد بعد از آن
لذت

قت

لذت نیل کمال حاصل بود از شایسته الم و شوق منتفی شود و از باب طریقت باشد
که مشاهده محبوب را شوق خوانند و این بان اعتبار باشد که طالب
اتحاد باشد و هنوز بان مرتبه نرسیده **فصل سوم** در محبت قال
الله تعالی و من الناس من یحب من دونه الله انما اداکم بحیث یحب الله
والذین امنوا اشهدوا بحیث یحب الله محبت اینهاج بود حصول کمال یا تحیل
حصول کمال یا تطنین یا تحقق که شعور بر باشد و بوجوه دیگر محبت
میل نفس باشد یا بجز در شعور بان لذت یا کمال یا مقدار شعور یا
و چون لذت ادراک ملائمت است یعنی نیل کمال پس محبت از لذت
یا تحیل لذت خالی نباشد و محبت قابل شدت و ضعف باشد
و اول مراتب او ارادست چه ارادت بی محبت نباشد و بعد از آن
بجز مقدار شوق بود و یا وصول تمام که ارادت و شوق متنی شوند
محبت زیاده کرد و مواد کم که از مغایرت طالب و مطلوب اثری نباشد
محبت ثابت بود و عشق محبت مطرب باشد و شاید که طالب و مطلوب
متحد باشند و باعتبار مغایرت پس چون آن اعتبار زایل شود محبت
منتفی گردد پس آخر مراتب عشق و محبت اتحاد باشد و حکما گفته اند

محبت یا فطری بود یا کسبی و محبت فطری در همه کائنات موجود است
چه در فلک محبتی است که مقتضی حرکت است و هر چه عناصر که طلب
مکان طبیعی کنند محبت آن مکان در ایشان مرکب است و همچنین
محبت دیگر احوال طبیعی از وضع و مقدار و فعل و انفعالی و در
مرکبات چنانکه در مقناطیس آهن و در نباتات زیاده از آنچه در
جهاد باشد بسبب آنکه در طریق غوغا اعتدال و تحصیل بدر حفظ
نوع متحرک باشد و در حیوانات زیاده از نباتات باشد مانند
الفت و انفس و اشکال و در غایت بروج و شفقت بر فرزندان و نباتات و
و اما محبت کسبی اغلب در نوع انسان باشد و سبب آن یکی از
سببها اول لذت و آن جسمانی باشد یا غیر جسمانی و دومی
یا حقیقی دومی منفعت و آن هم مجازی باشد چون محبت دینی
که دفع بالمرع بود یا حقیقی که منفعت آن بالذات بود و سومی مشاکله
جواهر و آن یا عام باشد چنانکه میان دو کس که هم طعم و هم خلق باشند
و یا خلایق و شمایل و افعال یکدیگر متبصر شوند یا خاص بود میان
حق باشد محبت غالب کمال کامل مطلق را و باشد که سبب

مرکز

مرکز باشد از این امور مذکور و ترکیب ثنائی یا تلافی و محبت صبری بر معرفت
نیز باشد چنانکه عارف را بسبب آنکه لذت و منفعت و غیره را کامل مطلق
یا میرسد پس او را محبت کامل مطلق حاصل آید بیشتر از دیگر محبتها و معنی
الذین امنوا اشهدوا بحیث یحب الله و در اول ذوق گفته اند که رجا و
خوف و شوق و انس و بیاض و توکل و رضا و تسلیم جمله از لوازم محبت باشد
چه محبت با تصور محبت یا تقضای رجا کند و با تصور هیبت و انقضا
خوف و با عدم حصول انقضا شوق و با استقرار حصول انقضا انس و با انقضای
انقضای بیاض و با وثوق بعبایات تقضای توکل و با استحسان هر آنکه
از محبوب صادر شود انقضای رضا و با تصور محبت و تصور خود و کمال احاطه و
قدرا و انقضای تسلیم و با محبت حقیقی صمدی یا تسلیم در انگاه که کام
مطلق محبوب را دانند و محبت مطلق خود را و عشق حقیقی جدی یا فساد را
که در معشوق را بیند و محبت و اندام بیند و جمیع ماسوی الله نیز دیک اهل
مرتبه حجاب باشند پس غایت سیر بان رسد که از همه اعراض کند و اقیانان
غاید و الیه رجوع الامر کلام **فصل چهارم** در معرفت قال الله تعالی و من
انما الاله هو الذی لا یله و اولو العلم قالوا یا لیسبط لاله الاله هو العزیز

بایست باشد و رضوان من الله اگر در بیان هیئت راضوان
نامست و گفته اند ارضا بالقضا بالله لانه ظم وجنة الدنيا
چه هر کس که بمقام رضاء رسیده و در هر چه نظر کند
نور رحمت الهی نکرده المؤمن بنظر نور الله چه باری تعالی که وجود
جمیع موجودات است اگر بر امری از امور انکار باشد آن امر را
وجودی باشد و چون به امر او انکار نباشد پس از هر
راضی باشد پس باید که طالب کمال منکر هیچ چیز نباشد و هر
یاور سد راضی باشد نه هیچ فایت مناسف شود و نه بر هیچ
متبرج گردد آن ذلک من غم الامور **فصل دوم** در تسلیم قال الله
تعالی قل لا یؤمنون حتی یحیکوا کل فیما یحرمهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسئلوا تسلیما باز سپردن چیزی
باشد و درین موضع مراد از تسلیم است که هر چه سالک از انجود
نسبت کرده باشد از انجود سپارد و این مرتبه بالای مرتبه توکل است
چه در توکل کاری که خدا میکند از غیره است که او را وکیل خود
میکند پس تعلق خود بان کار باقی میدارد و در تسلیم قطع التعلق

میکند

میکند تا امری که از انجود متعلق میداند هر چه متعلق باورند
و خود را از آن معزول شناسد و این مرتبه بالای مرتبه رضاء
چند مرتبه رضاء هر چه خدا کند موافق طبع او باشد و درین
مرتبه طبع خود را موافق و مخالف طبع خود را جمیع انجود را
سپرده او را طبعی نماید باشد تا از موافق و مخالفی باشد
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت مرتبه رضاء باشد و
یسئلوا تسلیما بالای آن بود و چون سالک بنظر تحقیق
بنگردد خود را نه حد رضاء اند و نه حد تسلیم چه در هر چه
دو خود را باز از حق تعالی مرتبه داده است تا او را راضی
باشد و حق مرضی عنه و او مودی باشد و حق قابل و این
اعتبار آن انجا که توحید باشد منتفی گردد **فصل چهارم**
در توحید قال الله تعالی لا تجعل مع الله الها اخر توحید
یکی که حق و یکی کردن باشد و توحید بمعنی اول شرط باشد
در ایمان که مبدا معرفت باشد یعنی تصدیق با کمال ربانیت
انما الله اله واحد و معنی ویم کمال معرفت باشد که از ایمان

بهموسد و انجان باشد که راه مؤمن را یقین شود که در وجود
جز باری تعالی و فیض او نیست و فیض او را وجود با نقراد نیست
پس نظر از کثرت بر برد و هر یکی داند و یکی بیند پس هر یکی
کرده باشد و در سیر خود از مرتبه لا شریک له لا اله الا هو به مرتبه
و حده لا شریک له لا اله الا هو رسیده باشد و در سیر تبعا
الله عجا ب او باشد و نظر بغیر الله تعالی شرک مطلق متردد
بزیان حال گوید انی رجعت و جیی الی فی فطر السموات
الا ورض حنیفا مسلما و ما انا من الشراکین **فصل پنجم**
در اتحاد قال الله تعالی لا تدع مع الله الها اخر توحید یکی
کردنست و اتحاد یکی شدن انجا و لا تجعل مع الله الها اخر
و انجا لا تدع مع الله الها اخر چه در توحید شایسته تکلفی هست
که در اتحاد نیست پس هرگاه یکانی مطلق در غیر راسخ شود
تا هیچ وجه بدون او التفات نماید با اتحاد رسیده باشد و انجا
نه است که جماعتی توهم نمایند که اتحاد یکی شدن بنده با خدا
باشد تعالی عن ذلك علواً کبیرا بیکه است که هر او را بیند و تکلف آنکه
گوید

گویند که چون هر چه جز او است از اوست پس هر یکی باشد و چون
دیدند عارفی بنور تجلی الهی بینا شود غیر او را ندیدند و دیده و
پیش یکی باشد دعای شیخ حسین منصور حلاج که گفته است
یمنی و یمنک انی بیا یعنی فارفع بفضلک انی من البین مستجاب
شده اما یت او یعنی وجود او از میان بر خیزد تا نوازند گفت انا من
اهوی و من اهوی انا و از انجا معلوم شود که آنکه گفته انا الحق و آنکه
که گفت سبحان ما اعظم شانی نزد دعوی الوهیت که ندیده دعوی حق
ایت خدا یتا و تقدس و هو المطلوب **فصل ششم** در وحدت
قال الله تعالی لئن الملك الیوم لیه الواحد لانه واحد و حدت یکانیت
و از بالای اتحاد بود چه از اتحاد که یکی شدنست بوی کثرت اید و در وحدت
آن شایسته نباشد و انجا سخن و حرکت و فکر و ذکر و سیر و سلوک و طلب
طالب و مطلوب و نقصان و کمال هر منعهم کردند و یک وجود حرف
بماند و ان حق تعالی است اذ بلغ الکلام الی الله فامسکوا **باب ششم**
در فنا قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه منه بده و الیه یعود و درین
مقام سالک و سلوک و سیر و مقصد و طالب و مطلوب نباشد کل شیء

انایت

خود و شایسته ایت

مطلق

هالك الا وجهه واثباته بنفى عتاب بيان هم نباشد و نفى نباشد
چون نفى واثبات متقابل است و دوى مبدا كثر بود پس اخلاق و اثبات
نباشد و نفى نفى واثبات اثبات هم نباشد و اين را فنا خوانند كه
خلق فنا باشد چنانكه مبدا همان از عدم بود كه باها كه بقود
و چون حقيقت فنا وحدت با كثر است كل من عليها فان و بقی
زيتك دو الجلال ولا كرام فنا بنى هم نباشد چه چه در
نطق اید و هر چه در و هر چه رايد و هر چه عقل بان رسد جمله منفى
شوند و اليه يرجع الامر كله اينست آنچه در بنى محتمل خواستيم
كه ايراد كنيم و انجاسخى منقطع شد و السلام على من اتبع الهدى

تم الكتاب في تاريخ

تاريخ عشر شهر

المظفر ۱۱۲

نقل من كتاب اخلاق الفاضله فصل دوم

و معرفت نفس انساني كه انرا ذات باطنه بنى خواست نفس انساني جوهرى
بسيط است كه از نشان او بود و از معقولات بزرگ و قدر بزرگ و ترف او
در بدن محسوس كه بيشتر مردم انرا انسان ميگويند بتوسط قوى
و آلات است و ان جوهر نه جسم است و نه جسماني و نه محسوس بىكي از
حواس و در بنى مقام احتياج اندر بيان چند چيز تا ان بنى مقام
اول اثبات وجود نفس دوم اثبات جوهرت او سيم اثبات بساطت
او چهارم بيان انكه جسم و جسماني نيست و پنجم بيان انكه مدرك
بذات است و متصرف بالآلات ششم انكه محسوس نيست بىكي از حواس اما
در مقام اول كه مطلوب وجود نفس است همچو دليل احتياج نيست چه
ظاهر ترين و واضح ترين چيزها بنزدك عاقل ذات و حقيقت اوست چنانكه
خفته در خواب و بيدار در بيدارى و مست در مستى و هشيار در هشيار
از همه چيزها غافل تواند بود و از خودى خود غافل تواند بود و چنانكه
صورت بندد كه دليل كويند بر هسقى خود چه خاصيت دليل انست
كه واسطه شود تا مستدل را بعد اول رساند چه مستدل كه عبارتست

از طاب و عدلول كه عبارتست از مطلوب بيگير است و ان نفس است
پس اگر بر هسقى خود دليل گفته ايد دليل واسطه شده باشد بيان
بيگير تنها پس خود را بخود رسانيده باشد و بخودى بخودى باشد
پس دليل گفتن بر خودى خود محال و باطل باشد و اما در مقام دوم
كه مطلوب اثبات جوهرت نفس است كويند كه موجود كه هست
جز واجب الوجود تعالى و تقدس يا جوهر است يا عرض يا خشع
ابن موضع انست كه موجود كه بود يا وجود او بيقينيت موجودى
ديگر غير او تواند بود كه ان موجود نفس خويش مستقل بود مانند
كه در جسم حالت و هيأت تحت كه تبع وجود چوبست چرا كه
سودى سايه مى تواند بود يا اگر چوب يا آنچه بجاي او بايستد بود
صورت تحتى تواند بود و چنين موجود را عرض كويند يا چنين بود
بلكه او را نفس خود بنى تبع مستقل ديگر استقلالى تواند بود مانند
جسم و چوب در مثال مذكور و انرا جوهر خوانند چون اين قسمت تفر
شد كويند نشايد كه ذات و حقيقت مردم عرض بود چه خاصيت عرض
كه محمول و مقبول چيزى ديگر بود كه ان چيز را نفس خود استقلالى نمود تا

حاصل

حاصل و قابل ان عرض شود و در بنى صورت ذات هم حاصل و قابل ان عرض شود و
معقولات و معاني مدركات است و بيشتر صورت و معنى درو متمثل ميشود
و ديگرى از اوزان و اينها حيث شافى عرضيت است پس نفس عرض تواند
بود و چون عرض نبود معلوم شد كه موجود يا جوهر است يا عرض پس جوهر
بود و اينست مطلوب و اما بيان بساطت او انست كه هر چه بود يا قابل تجزى
بود يا نبود آنچه قابل تجزى نبود در بنى مقام انرا بسيط كويند و آنچه قابل تجزى
بود مركب پس كويند نفس تصور معنى واحد ميگردد چه بر چه با وجود
سلب وحدت حكم ميگردد و خود همچو كثر است و تصور نتوان كرد تا واحد
كه جز او نبود تصور نكند و اگر نفس قابل انقسام نبود انرا انقسام محل انفا
حال لازم ايد پس معنى واحد كه در حال بود هم قابل شمت بوده باشد
و اين محالست چه قابل شمت واحد نبود پس لازم كه نفس منقسم نشود يا
تصور معنى واحد نكند و چون بطلان قسم دوم ظاهر است پس طاب
حق بود و ان بساطت اوست اما بيان انكه نه جسم است و نه جسماني
انست كه هر چه جسم است مركب است و قابل انقسام و دليل بر اينست كه جسم
كه نفس كنيم چون واسطه شود ميان دو جسم ديگر كه هر دو از دو طرف نما

مورد

او شوند بجزورت آنچه بدان محاسن بگشاید شود هم بدان محاسن طریقی دیگر شود
 شد و الا طریقی را از محاسن منع نکرده بود پس واسطه نبوده باشد و بدل
 اجسام لازم آید و چون محاسن طریقی دیگری شود بجزورتی شده باشد
 و چون جسم مرکب است جسمانی که محمول و مقبول است هم مرکب بود و چه
 محل موجب انقسام حالت پس هیچ جسم و جسمانی نیست بود و ما کیفیت
 نفس بسیط است پس نفس جسم بود و نه جسمانی و چه یکی هیچ جسم قبول
 صورتی تواند کرد تا صورتی که پیش از آن داشته باشد از و ذایل نشود مثلا
 جسمی که صورت تشلیث دارد تا آن صورت باز نکند از صورت ترجیح
 در او حال تواند شد و یا پاره شمع که نقش مهری قبول کرده باشد یا
 نقش از او بجز در نقش مهری دیگر در او مصور نشود چه اگر نقش
 اول چیزی هنوز مانده باشد هر دو نقش مختلط شوند و هیچ کدام
 منتقش تمام نشود و این حکم بر تمامی اجسام مستمر و عام باشد و حال
 نفس بخلاف اینست از هر آنکه چند آنکه صور معقولات و محسوسات
 بروی عطاری میشود یکی از پس یکی چنانکه را قبول میکند آنکه استعدا
 زوال صورت سابق نکند بلکه چنانکه صورت و تمام و کامل تمثل است و هرگز

فقط

بجای نرسد که از دیاری صورتی که در او حاصل آید باز شود از قبول
 صورتی دیگر بلکه خود بسیاری صورت در او معین است براسانی
 قبول صورت دیگر و از اینجاست که مردم چند آنکه علوم و ادب را مستجمع
 و هم و یکاست در او بیشتر و تعلم و استفاده راست تر و این خاصیت
 ضد خاصیت اجسام است پس نفس جسم نبود و چه یکی دیگر و همچنین قبول
 استعداد بر یکدیگر در یک حال محال بود چه یک جسم هم سیاه و هم سفید
 بود و کیفیت که جسم را حاصل آمد و از بسبب طریق آن کیفیت صفتی
 حاصل شود چنانکه از حرارت حاصل شود و از سرد اسود و حال نفس از
 این بود که هم صور استعداد در و در یک حال جمع آید چنانکه تصور سپیدی
 و سیاهی کند در یک حال و هم از تصور کیفیات و اعراض متکلف و متصف
 نشود چه اگر بسیار تصور اربت کند حاصل نشود و اگر چند تصور طول
 و عرض کند طول و عرض نشود و برین قیاس پس نفس جسم نبود و چه
 یکی قوای جسمانی مایل است ادراکات جسمانی و ملائیس لذات بدنی
 باشند چون میل باهر با در ادراک صورتی و میل با هر با استماع آوازه
 نیکو و همچنین در قوت شهوی که میل او بوصول لذت شهوت بود و قوت شهوت شهوت شهوت و قوت شهوت

و قوت شهوت

غضبی که شوق و وصول کمال و تغلب باشد و این قوی از ادراک مرآت
 خوشتر بود و می یابند و کامل تر میشوند و نفس از غلبه امثال این معانی
 و حصول مدد کات جسمانی ضعیف تر و ناقص تر میشوند از هر آنکه
 چندانکه از عمارت لذات و ملائیس شهوات دور تر بود در اینها هیچ
 و معقولات هر چه از ظاهر تر باشد و محض و شرف او بر معرفت حقایق
 الهی و میل و ابتغای او بطلب امور شریف و باقی که از امور جسمانی
 بلند تر بود زیاد تر باشد و این دلیل و محکم بر آنکه نفس از جهت
 و نه جسمانی چه هر چه از جنس خویش قوی تر و از ضد ضعیف تر بود
 و نفس از استیلا و جسمانیات ضعیف تر میشود و بداجنا بلذات قوت
 می یابد و چه یکی دیگر هر چه حس و محسوس خوشتر از ادراک تواند کرد چنانکه
 بجز از مدد کات بجز در نبود و سمع جز بجز و ناز و افراده دنیا
 و علی هذا و هیچ حس ادراک احساس خود نکند و نداد را که الت
 احساس خود چنانکه باهر نه بینایی را بپند و نه چشمت را و هیچ حس
 از غلطی که او را افتد متنبه نشود چنانکه چشم که اقبال را که مدد
 شصت و اند بار مانند زمینست بقدر برستی می پند ازین تفاوت

چشم

فاحش کاهی نیاید و در حقیقت که بر کار اب نگویند و چه پند هرگز
 سبب و علت نگویند از بیامره نه پند و هیچ نین در دیگر غلطی
 او در یک حواس و نفس محسوسات همه حواس را بیک دفعه ادراک
 کند و حکم کند که این او از این فلان مبصر میاید و این مبصر را او از این
 او را باشد و همچنین ادراک کند که قوت هر حواس چیست و الت او
 کدام است و اسباب و علل افلاطون حواس را استنباط کند و میان
 حق و باطل از احکام ایشان تمیز کند پس بعضی را تصدیق کند و بعضی
 نکند و معلوم است که او را این علوم توسط حواس حاصل
 نیامد است چه اگر حس را نبود در یکی از استنباط نتواند کرد
 و چون حکم او ممکن بود آن حکم از حس نکرده باشد
 پس ظاهر شده که نفس انسانی غیر حواس جسمانی است بلکه
 شریفتر از اذن است و در ادراک کاملتر و اما آنکه او را ادراک
 بلذات و تصرف بالذات از جهت آنکه او خود را میداند و میاند
 که خود را میداند و نشاید که دانستن او خود را بالذات بود که
 الت میان او و ذات او واسطه شده باشد و خود را می پند و

استعداد

كمدرك بالتخود را والتخود اذراك فمتولدكم دجنا كنكم
جدا التميان او ميا اذ ان خويش متوسط توافد شد
واينت مراد حكا از انچه كويند ما قل و معقول و عقل بگيت
و قهر نفس كرتوسط الاست ظاهر ست جدا احساس
بحواس كند و تحريك بعضا لت واعصاب وتفصيل ان
در علم طبيعي مقرر باشد و اما انكه محسوس نيست بحواس
از جهت انكه حواس جز اجسام را يا احساسات را ادراك
توانند و نفس منجست و نجهت انفس محسوس خود
الست انچه مطلوب بود از تنبيه بر حقيقت نفس كج
اين موضع انقدر كفايتست در معرفت نفس باطفا

م م

تكميل من **بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الحقائق**

الباب الخامس في ايمان التوكل قال الله تعالى و الاخرى هم يقنون
وقال النبي صلى الله عليه و اله من اقل ما اوتيتم اليقين و غرمة الصبر و من
اولى حظه من الم بها و ما فاته من عيام النهار و قيام الليل و قال الما فاته
رجل حسن اليقين كثير الذنوب و رجل مجتهد في العبادة قليل اليقين فاف
ما ادق الاوله ذنوب و لكن من كان من غرمة العقل و محبة اليقين
نقرة الذنوب لا تملأ على الذنوب ذنبا تبار و استغفر و يذم فكن ذنوبه و يقي
لفضل يدخل الجنة و قال اليقين الايمان كله و وصية لقمان لابنه ان
لا يستعاض العلم الا باليقين و لا يعمل المرو الا بقدر يقينه و لا يقدر على الحق
يقين يقينه و عمر الصادق عليه السلام قال ليس شيء الا وله حد قيل فاحذر التوكل
قال لا اليقين قيل فما حد اليقين قال ان لا تخاف مع الله شيئا و قال عليه السلام
يقين المرو المسلم ان لا يرضى اناس بسخط الله و لا يلومهم بما لم يرضه
الله فان الرزق لا يسوقه حرج من حرج و لا يرده كراهية كاره و لو ان احدكم
قر من رزقه كايمن من الموت لادركه رزقه كايمن من الموت ثم قال الله تعالى

قال و جعل ابن اهل السما الله سمي و من اهل الارض قال لا بل من اهل الارض
فقال ان اهل الارض لا يستطيعون ان يشاءوا الا باذن الله من السما و انما
يرجع و قيل المروضا عليهم انك تكلم بهذا الكلام و السيف يخطو و انما
ان الله تعالى و ايا من ذمها به استعطف حلقه العقل و لو اريد انما انما
يعني بالسيف سيف السلطان و عنه عليه السلام كان في الذكر الذي قال الله
تعالى و كان حقته كثر لها كان فيه بسم الله الرحمن الرحيم عجبت لمن ايمان بالله
يقين يزوج و عجبت لمن ايقن بالقد كيف يزين و عجبت لمن راي الدنيا و
باعتها كيف ركن اليها **الحاصل** اليقين ان يرى الاشياء كلها من سبب اسباب
ولا يلتفت الى الوسائط بل يرى الوسائط كلها مسخرة لاحكام ما امر الله به فان الله
سبحانه للرزق و ان ما قد رزق سبيبا و اليه ان يخلق على قلبه ان من اجل فقال
في تخريره و من اجل فقال انه شوا به ثم المعرفة ان الله مطلع عليه
في كل حال و مشاهد طول حسن خيمه و خفايا خواطره و فيكون مستاديا
في جميع اسواله و اعماله مع الله سبحانه فيكون بما افترق به باطنه و ظاهره
و من بين لعين الله تعالى انما يشهد من بالقصة تزيين ظاهره لسائر الناس و
مصالح الشريعة قال الصادق عليه السلام اليقين و وصل العبد الى كل حال متجي

و قطع جعل الروح و الراحة اليقين و الرضا و جعل الم و الحزن في الشك
و السخط و ان عليه السلام يقول و لا يلومهم على ما لم يرضه الله ان لا يشكروم
على ذلك صلواتهم اياها المال و نحوه فان ذلك شيء لم يقدر الله عليه و انما
و من كان من اهل اليقين عرف ان ذلك كماله و لا يلوم احد ايا ذلك و ان
لا يخلد في انقضائه و انه يجب استحقاقه و ما اوجبه حكمة الله
و عنه عليه السلام ان العلم الدائم القليل على اليقين افضل عند الله
من العمل السير و جريين و عنه عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام
يقول لا تجد عبد طمعا لا يمان حتى يعلم ان ما احاط به يمكن ان يخطو و انما
اخطاه لم يكن لم يصيب و ان الضار النافع هو الله تعالى و عنه عليه السلام
امير المؤمنين عليه السلام جلس الى جماعة ما لم يقضي بين الناس فقال لبعضهم
لا تفقد حق هذا الحايطة معقول فقال امير المؤمنين عليه السلام حرم امر
اجله فلما قام سقط الحايطة قال و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله
يفعل هذا الشاهد و هذا من اليقين و عنه عليه السلام قال ان قبري لا م على
يجب عليا حيا شديدا فان اخرج على صلوات الله عليه و آله حرم امر
فراة ان السليمة فقال يا قبري مالك فلا حية لا تشي ظلمة في البر و المؤمنين

ومقام يجب ان يكون الخبر رسول الله صلى الله عليه واله من غير شك ان اليقين
ذو عند ان يمس من حرم كان مستحقا لعل فقال لو اذنته شئ في القول
فقد هذا ان الانبياء حلاله حكمهم من الله كانت تخاف على حقيقة اليقين
لاخر ولا نهاية لزيادة اليقين على الابد والموصوف ايضا متفوتون في قوة
اليقين وضعف من تحرى منهم عينة فعلا من التبرى من الجمل والقوة
الله والاستقامة الله وعبادته ظاهرا وباطنا قد استوت عنده
سبحه والو نقصان والبيع والكرم والعز والذل لا يرى
كلها من عين واحدة ومن ضعف يقين يتعلق بالاسباب وحصل نفسه
بذلك واتبع العادات واقفا على الناس بعين حقيقة السعي في امور الدنيا
وجميعها وامسا كما سقى باللسان ان لا مانع لاحد على الله وان السالكين
لا مازق وقسم له وجه لا يرى في الازق ويؤكد الله بقوله قلبه قال
الله يقولون يا فواهم ما بالدينه قلوبهم والله اعلم بما يكفون والله اعلم
الله لعباده حيث انهم في الكعب والركاب في باب ما بعد وعباده ولا يكون
من الباطن وسنن في جميع كتابه ولا يحدوا من حجب التوكل ولا يغفوا
في سيدات الحرم واما اذا ابراز ذلك او يتلو اشغال ما سطره كما لو ان

التراب

الانكسار

الانكسار الذي ليس بهم في العلم لا يمازى الكاديه وكل مكتسب لا يكون
مكتسبا ولا يستحق من كسبه ان نفسه الامراء وشبهه وعلامته ان توثق ما حصل
من كسبه ويحجب ويتفق في سبل الدين ولا يحسب ولذا قوت بالكسب من كان
نفسه مكتسبا وبقلبه متوكلا وان كثر ذلك عند قام فيه كالا من عالم بالان
كون ذلك وتكون سواء وان امسك امسك الله وان اتقى اتقى الله امره الله
ورجل ويكون منعه وعناؤه في الله **فصل** التوكل لا يتل من مازال الدين
ومقام من يمان المؤمنين بل هو من معالي درجات المؤمنين وهو في
فام من حيث العلم ثم هو شاق من حيث العمل ووجه غرضه من حيث العلم
ملاحظة الاسباب والاعتماد عليها شوك في التوحيد والتباعد عنها بالكلية
فمن لا يتسوق في الشرح والاعتماد على الاسباب القاع من فقرة الجمل قال الله
تعالى والله يتوكلوا ان كنتم مؤمنين وقال وعلى الله فليست كل المتوكلون وقال
ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقال ان الله يحب المتوكلين فاعظم مقام متوكلا
عجبه الله صاحب مضمون بكهانه الله لاسمه فان الجواب لا يعذب ولا يبعد
ولا يحجب وقد قال الله اليس الله بكاف عبده مطالب لكم ان من غيره هو التوكل
للمتوكل وهو لذلك كذب هذه الآية وقال رسول الله صلى الله عليه واله لو انكم

الارباب بين وجه عبادي لم يشق العقول ام العلم من طرفه رايته من نواحي
اشلا تلك كثرنا احد في ايمان ابدنا بالاعطاء قبل المسئلة ثم اسأله
اجيب على الجمل اما فيجيبني عدي او ليس التوكل والجمل او ليس العقول
الوجه يعبري او ليس اما على الاما ان ينطبق دون الا لا يحسب التوكلون
ان يملوا من قول اهل سموات وارضى ماوا جميعا ثم اعطيت كل واحد
حدهم مثل ما اسئل الجميع ما انتقص من ملك مثل عضو ذرة وكيف تقصر ملك
لما يقصر فيا يوسا لفقاهين من رستم فيا يوسا لملك بمصاف ولم يبرر
اعلم ان من اعتد اعتقادا جازما ما لا فاعل الا الله والحقول والقوة لا باله
وان لم تمام العلم والقوة على كفاية العباد ثم تمام العطف والعناية و
الوجه بحيلة العباد والاحاد وان ليس ولا منتهى قدره وقدره ولا ورثه
عليه ولا ورثه منتهى عناية تترك لكل الاحاد قلبه على الله وحده ولم يلق
الامر بوجهه ولا الى نفسه ومن بعد ذلك من نفسه منية له بالدين
لما استغف اليقين ولما استغف القلب ورضه باستبلا الجبن عليه وانما
يحب الاوهام الغالبة عليه فان القلب قد ينحسج تبع اللوم وطاعة
غير نقصان في اليقين كما تراجعه ان سميت مع حيث في قر او قرش مع عدمه ثم

توكلون على الله حق توكلوا فكم كابر ذلنا فكم تعد واما ما خرج بطلنا
وقال من انقطع الى الله كفا الله كل قوة وزنة من حيث لا يحسب ولا ينقطع
الى الدنيا وكل الله اليها وقال من سره ان يكون اتقى الناس فليكن بما امره
او في من عاقبه ومن اتقى الله في الله تعالى الى او وما انتصرت
بعد من عبادي دون احد من خلقي عرف ذلك من بينه ثم تكبده السموات
الارض ومن بين الاجلعت لا يخرج من بينين وما انتصرت بعد من عبادي احد
من خلقي عرف ذلك من بينه لا انتصرت اسما والسموات من بعد واسم من
من عاقبه ولم ابال باي وار هالك وعنه عليه السلام ان العتي والعز عيانا قال الحق
بجميع التوكل واطنا وعنه عليه السلام في بعض الكتب ان الله تعالى يقول في
وجللى ويجدى وار تعالى على خلقه لا يقلع اهل كل توكل فيرى بالياس في
توكل الله عند الناس ولا عاقبه من قرب ولا عاقبه من وسطى اهل يورى في الله
والشهاد يدعوى ورجوعه في ويرج بالانكسار بغيرى ويرجى معاقبه في
وهي مقلقة وياو معنوج من عاقب في الذي املق انوا به فقطع لها
ومن في الذي رجلى لعقله فقطع رجاءه من جعلت اهل عباد ورجاءه
مخوفه فلم يرضوا على خلقى ومات سموات من اهل من سمع وارتجى في السموات

الانكسار

وكذا التصديق ولا يقين مع

د كسا بر ارباب الخلق المذاهب فانه اليهودي وطريق الفلاس الى نبوته

من سائر المذاهب فان كل اهل الازم لا بقوة القلب وقوة اليقين جميعا اذ هما
يحصل سكون القلب وطايفه في السكون في القلب في اليقين في
انهم قد من يقين لا طائفة معه كما قال تعالى خلدوا ولم نؤمن قال بل وكن
ليطمن قلبي وكن من مطمئن لا يقين لها اصلا وانما يقين العيون والنظر وما
طوى لا نفس ولا جوارح من زعم الهدى وهو سبب اليقين الا انهم يعرفون
عن وعن الكمال على سبيل قول الله عز وجل ومن يتوكل على الله فهو حسبه فان
التوكل على الله درجات منها ان تتوكل على الله في امور كلها فاقبل بك كنت
عززا ضيا تقبل الله الا بالوكة خير وفضلا وتعلم ان الحكم قد ذلك لمفوض اليه الله
يقول في ذلك عليه وثق فيها وفي غيرها وتعلم ما روي عن النبي ان يتوكل
على الله في بعض اموره دون بعض وتعددها بحسب كثرة الامر المتوكل
فيها وقلتها **اعلم** ان الناس من يقين ان معنى التوكل في كل
بالعبودية وتوكل الله في القلب والسكون على الامور كقوله الملقا في العلم
على الوهم وهذا هو الجاهل فان ذلك علم في الشرع فان الانسان مكلف به
الرزق بالاسباب التي هي هذه الله اليها من رزقه او قوته او صا غدا وعز ذلك
عما احله الله وكان الصلوة والصيام والحج عبادا لم تكن الله جارا وقد تفرق

بها

طيا اليه كذلك طلب الرزق الحلال عبادا لله فكلهم ليسوا بربوب الله بل هو
الفضل العبادات كما ترى في الباطن الاول من المقاتلة الثالثة ولكن سببها
كلهم ايضا بان لا يتفق الا بجل عز ولا يتفق الا سببا كما ان سببا كلهم
بان لا يتكلم على اعمالهم الحسنات بل على الله تعالى فعين التوكل الماسورة بالشرع لا الله
هو اعتقاد القلب على الله تعالى في الامور كلها واعتقاد غير سواء ولا ينافي في تحصيل
الاسباب اذ لا يمكن سبب اليها وان كان مكسوبا **اعلم** ونهاج
الله مطلوب من حيث لا يحب ومن هذه الاسباب حتى حصلها
الله هذه الاسباب من شيئا مما سواها كانت تجلب نفع متوقع او دفع ضرر متوقع
انما رزقه الله واقعة وسواء كانت مخطوفا بها كذا ايها الطعام ليس لان
فيه او مضمونة كحل الزاد تسفر وهذا السلف للمعدن واعتاد البضاعة
للتجارة والاداء لتجده في غنمهم والاداء في الاداء الموزن والقرع في اليد
فيمكن السباع ومن السيل وحت الحايطة الماياء فخلق عقل البعير وغنم ذلك
اما الموهومة كالزقية والطيرة والاستقصاء في فائق التدين في بطلانها
التوكل لان امثاله ذلك ليست باسباب هذا العقلاء الا بآية وليست عالم
الله بها بل روي النبي عن ابيان الماسورة بالاسباب في الطلب وعدم الاستقصاء

وانما في فتح جبل وقال لا استلجدا شيئا حتى يا فتى رزق فتعده سببا
لما روي عن رزق فقال يا رب ان احييتني فاقني رزق الذي تشمت
لي ولا فاقضني اليك فادى الله اليه عز وجل لا ارضك حتى يتوكل
الامصار وتقعدي بين الناس فدخل المصروا قام فجاء هذا الطعام وهذا الشراب
فاكل وشرب واوجع نفسه ذلك فادى الله اليه ارباب ان تفرجه حتى يرضى
في الدنيا اما علمنا ان رزقه عبيد يابى عبادى احب الى من ان يفرقه في الدنيا
وفي الامور السليمانية ان موسى عليه السلام اعتل بعلة قد دخل عليه سوا سائل فخرجوا
فقالوا له لو لم نكن بكنز لربنا فقال لا ادر اوى حتى يعاينني الله من غير دواء فقال
معه فادى الله اليه عز وجل لا ادر اوى حتى يفرقه في الدنيا فادى الله اليه ارباب
داوود في بلاد كرمه فادى الله اليه عز وجل نفسه من ذلك فادى الله اليه ارباب
ان ينظر حكمتي في ذلك على من اورد مع العقاقير منافع الاشياء **يعزى**
ومن الناس من يزعم ان حق التوكل ان يكتب بالاسباب الخفية من الاسباب
الحجب كان يساوي اليه اوى التي لا يطرقها الناس غير زاد بعد ان راض
على الخرج والاسرع فاقا وبجيت يصرفه من فرضه في قلبه تشوش حماره وكره
في ذكر الله وان يكون بحيث يقوى على الثبوت بالحشيش وما يتفق لروان وتوكل

وتوكل الاستبطاء قال النبي صلى الله عليه واله ان الروح لا يمين نقب في قلبه
الا بقوة نفس حتى تستكمل رزقا فاقوا الله عز وجل واجلوا في القلب
وقالوا ما اجل في الطلب من ركبناهم وقال الصادق عليه السلام ليس في الطلب العيش
فوق كسب المصنع وروى عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه ان الناس في طلبها ولكن
نفسك من ذلك بتوكل المصنف المستغنى ترفع نفسك من منزلة الوافين
ويكتب ما لا بد من الذي لا يخطو المالك ثم لا يشكر ولا اذله وقال اذا
فقت بابك وصطفت لسانك فقد قضيت ما عليك وانما لا يظل
التوكل بالاسباب المقطوعة والمقصود من الله تعالى قادر على اعطاء المطلوب
بدون ذلك لان الله سبحانه وان يجري الاشياء الا بالاسباب الا في المصداق
عليه واجب الله عبادا وان يطلبوا من الله ما هم بالاسباب التي منها تلك
وامرهم بذلك قال الله تعالى احدثوا حديثه وقال في كسبه صلواته في الدنيا
حدتهم واسلمهم وقال باعدوا عنهم المستطعم من قوة ومن رباط الخيل
وقال للمؤمن فاسرعوا في سبيل الله والتحصن بالسبل الخفاء على عين المؤمنين
للصبر وقال النبي صلى الله عليه واله لا اعز اليها العسر قالوا فلو كانت على الله
اعتقادها وتوكل المغير ذلك روي ان زاهد من الزهاد قار في الامصار

وانما

ففسد طهره انما هو ما كان خيرا الى الامرة او بعدد كنهه وفي مسجده
 بولس الكلب العكر او ذكره خلاص لا يستقر وقت بالعبادة بحيث لا يفسد
 نفس الانسان الشارح انما هو من اجل العمل اليه شيئا لم يكن في الدنيا كغيره
 لان كل ما كان الله وهذا احتلا لان من جاهد نفسه وسواها جاهد بصرها كغيره
 الاسويج ويمكنه التقوى بالحشيش صارت الاسباب له حيلة فان جاهد بها
 اليقين ثم ان كان في حشيشه على صبره وكنهه من التقوى بالحشيش
 فان من كل وان كان انما هو من فليقم في الجوار مع الاسباب الحلية وليس
 بالله دون الاسباب كما امر الله به الزاهد الذي مرت نفسه واما ان ياتى نفسه
 باختيار على الموت جوعا فليس شرعا قال الله عز وجل ولا تقربوا الصلوات
 اليه لعلكم تذكروا اما القاصد في شديده ويزيد في تركه شيئا لا يتركه الا ان
 الله تعالى بالطلب قال الصادق عليه السلام ان من جاهد نفسه بانه ودرما
 شدة كلاله الناس فان جاهد ناسي باليوس والياس بل هو من اجل ان
 الناس وتعرض للقلل الا اذا فرج من بين الناس في جميع الى الاول من تعرض للناس
 وتعرض للصلاة وليست تعرض في مدخل في خفاء الاسباب وجعلها في التوكل
 بعد ما تفرق ان معناه التقرب بالله وحده لا بالاسباب سواها وحيث الاسباب
 ونحوها

وقد جعلها جلالها وخفائها انهم يقولون درجات الناس في عجب
 تفاوت من انهم حق اليقين وضعف ولا قصر في العمل وطول وقصود لا
 بحسب الاما والخلق والاعمال منهم من هو من القوي ومنهم من هو من الضعاف
 الجاهل ومنهم من لا تولى له اسلافة للتعب منهم الوفاق بالاسباب اصلا
 وقلة وكثرة ومن كل اي انه سقط وتوكل بالاسباب الحكيم رزق الله عز وجل
 لا يقرب كسايه لم يكتسب الا انه لا يترك الكسب بل جميع امر الله عز وجل
 ليس وفرة الاهاشده وهدى دون كسبه قال الصادق عليه السلام الى الله عز وجل ان
 يعمل اذ ان المؤمنين امن حيث لا يحسبون واما قصده بالمؤمنين لان كان
 الايمان يقتضي ان لا يتوكل بالاسباب وان يتوكل على الله عز وجل وحده
 وكان الايمان ان يكون صاحب العلم المكون من الانبياء والاولياء والاعمال
 الله عز وجل من شانه قال الصادق عليه السلام رايته الحجة لا تقطع الطمع عما في الدارين
 الناس ومن لم يرج الناس في شئ ورد امره الى الله تعالى في جميع امورهم
 وقال تعالى في شئ وقال الصادق عليه السلام يقين العبد عبد الله عز وجل
 وجعل العبد موقفا في نفسه وقال الصادق عليه السلام شرف المؤمن قيام
 الليل وقوم استغناؤه عن الناس

وذكر في هذا الكتاب
 من فوائد الشيخ
 رضي الله عنه

الشيخ وحسن ودرسان كونه
 يا صغري ان كوكبك خور بان حرم
 ايقه الجناح اسب ببارك قدم
 ورجله لا يلبس به بل يلبس بها
 آه از دوى كه بر سينه كرم
 آه از دوى كه در لاله و ناسان كند
 آه از دوى كه شغفك با ناله طهر
 آه از دوى كه با جگر كرم و آه سر
 آه از دوى كه از ازر كرم هوا
 آه از دوى كه از اثر صبر هوا
 آه از دوى كه بى شرجى رفته و
 آه از دوى كه زين و طفلان
 آه از دوى كه بدم ناسدار
 آه از دوى كه بدم ناسدار
 آه از دوى كه بدم ناسدار
 آه از دوى كه بدم ناسدار

جاي زحمات بر او داده سلطان
 بر پاى و جناح باليد ديها
 خالچه شك باق بامدشود
 تا شير نهيد و در او داده سلطان
 شعله پناه سر و سينه كرم
 ناسد شكه كشتى طوفان كرم
 از غان تشنگان بيا ان كرم
 چيزى نداده چيزى نيمد ان كرم
 لبشك نماند چيزى نماند
 بر پا و رفت تحت سليمان كرم
 ز دست و چرخه سلطان كرم
 كرم ان بنده جناح نموده ناسدار
 بر دوش صفا شده ان كرم
 هر خدا و صفا و كرم
 شامى كرم سيد بدو الفقار

بهمان

ای ذوالجناح قافله سالار اهل بیت
 ای ذوالفقار صاحب غلبه زین کجا
 ای ذوالجناح خاسر آغاج شد
 ای ذوالجناح کودک دل بنده فاطمه
 دره که کشته شد بجای شمع آفتاب
 ماه محبت بدار بدین تن
 هر کس که در محبتش ابرو پاکرست
 لغت بقالان حسین علی کند

چون مادح محمد و آل محمد است
 حشرش نمای بر قدم ال مصطفی
هناد و ازده افام مجالی

حاج خاکی که رزاق و کرم و کبریا
 بعد از آن غنی بنی هاشمی و اطبی
 دیگر از مدح علی عالی اعلام کمان
 بر بهائیان هم در حشر باشد

کوشه

کوشه و کوشه و کوشه و کوشه
 زنده دارین رخت خالین باشد حسین
 جان شیرین شمع جمع دین زین العابدین
 کان بخش باقر است او شاکر است و صفا
 جعفر پاکیزه مذهب بر روی
 موسی کاظم که ذاتش را خدا داد دیگر
 خیر و ملک خراسان بنو چشم مومنان
 متقی و مشفق و مطلق بایستد حق
 از نفی پر کرم ذاتی که باشد محرم
 آنکه دارد سرور و درین بودان
 مهدی هادی که عالم از وجودش فرات
 نرویز و یار و یار و یار و یار
 اخراج او نباشد که شود از امانت
 از جلای تنیع بزرگ عالم زندگین
 نیک عصیان و لم صندی تا امانت

کوشه

یار بختی که دل صدایان حسن
 یار بختی که در میان کوشه و کوشه
 یار بختی که با یار و یار و یار
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب

هناد و ازده افام واعظی

یار بختی که در میان کوشه و کوشه
 یار بختی که با یار و یار و یار
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب

کوشه

خود مجالی با بختی با بختی چار و ده
 دره او بیست و نه چار و ده

هناد و ازده افام عبدلی

یار بختی که در میان کوشه و کوشه
 یار بختی که با یار و یار و یار
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب

هناد و ازده افام واعظی

یار بختی که در میان کوشه و کوشه
 یار بختی که با یار و یار و یار
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب
 یار بختی که غریب و غریب و غریب

کوشه

صور
 هناد

در دوستی باقر و جعفر صادق
 ابن نامها که با کمال بشوید
 در دامن نقی و نفی دست نایب
 از عسکریت غایت کار و احسن
 سید از طایفه صاحب سید
 زین چاروده پس است یکی بهر
 واعظ شکسته بر دایره نشان
 کارش تاه و در زد پیش و صبر

هزار و نوزده امام علی بن محمد

بحق صاحب طه و پس
 بحق حرمت زهرا و جید
 بزین العابدین دل شکسته
 بحق باقران علم و ولایت
 بحق جعفر و موسی کاظم
 علی موسی رضا ان کرم ناک

و...

یارب بحق سید و عباد و علی
 یارب بحق حرمت موسی و رضا
 یارب به نقی هادی ارباب هدایت
 یارب بحق مهدی هادی کجاست
 رحیمی کن و از روی کرم دستم
 در پوتنه تو به چون وضو بکند
 توفیق عباد فی مزار و زین
 ده مژده رحمت که ناسبت ملک
 در ظلمت قبر مونس بنی بخش مرا
 لطیف کن و از روی رحم منما
 در سایه رحمت مرا جانی ده
 در یکسی و فقیر یار رحیمی کن
 از روی کرم مرا توانم کردن
 در روز جزا چه نشکان تو کند
 من محرم و تو کریم و یار مبارک

یارب بحق باقر و صادق جعفر

هزار و نوزده امام علی بن محمد

الهی بحق الهادی محمد
 بحق علی نقی و وصیه
 وفاطمة الزهراء و عینی
 و مسموم اولاد الزنا الحسن
 بمغلول اولاد البغی ابی کریم
 و زین عباد الله ذی القرنین
 و باقر علم الامم و حسن
 و مظهر دین الحق و جعفر
 و موسی شهید شقیاء و جلیله
 و معدن نفوس الله ذی الجودینه
 و هادی الوری بحل الشیوع
 و بالحسن اصل الاصل
 و صاحب العصر اعنی الخیر
 انقلبی انقلبی بغنی بولا بنهم
 و شفعم فی حب عبد عبد



و علی بن محمد و...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ
 لِمَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ
 لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ



